V-44
JAN 15 1976

رنگین‌کمان

شماره ٤٤ سال ۷ اطلاعات اوکلتور
مجله هفتگی پنجشنبه ۲۵ جدی ۱۳۵٤

این تابلو مربوط داستان متن مجله است

مه کتیت کار دارم

۱۱ ـ خرگوش که به ورزش و حرکات اکروبا تیك آشنا بود گرگ را حین رقص روی یخ آنقدر چرخ داد که سرش به دوران آمد و بدل گفت : (مرا ازین رقص روی یخ تیر).

۱۲ ـ گرگ اینطرف و آنطرف می لغزید خر گوش را محکم گرفته بود . عرق از سرو جانش سرا زیرشده بود . نوك بینی خود رابلند کرد ، متوجه شد که هیچ چیز را دیده نمی تواند .

۱۳ ـ خرگوش را رها کرد تا متوجه شد خودش در یك شکستگی یخ بین آب افتاد . خرگوش دیگر انتظار نکشید و پا به فرار گذاشت .

۱٤ ـ گرگ آنقدرعصبانی شده بود که توته های یخ راکند و به عقب خر گوش پرتاب کرد در حالیکه مشت هایش را گره کرده بودفریاد زد : (خرگوش مه کتیت کار دارم) .

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
3 1 MAR 2005
6 CONTINUATION 6

یادداشت هفته

کمیته نویسی

مجله هفتگی ـ پنجشنبه ۲۵ جدی ۱۳۵٤ شماره ٤٤

دختران وپسرا ن ار جمندوگرامی !

روز دو شنبه گذ شتـــه،مصادف بادهم محـــرم و روز پر حادثه‌در جهان اسلام بـود،زیرا درین روز نواسه حضرت پیغمبر «ص» حضرت امـــام‌حسین «رض» بایکعده‌مسلمانان دیگر به شهادت رسیدنـــد.جریان شهادت این مردمبا رز اسلام را شما درکتاب تا ریخ‌خود خوانده اید واز آن اطلاع دا رید، بنابرآن مااز تفصیـل‌بیشتر دربا ره آن واقعه غـم انگیزصرف‌نظر میکنیم‌ولی‌چون‌از تا ریخ حرف بمیان آمـد، میخواهیم چیز ها یی در موردتا ریخ وارزش آن برا یتـان بگو ئیم :

بسیا ری از دختران وپسران‌اکثر درسهای‌مکتب وبخصوص تا ریخ راخط به‌خط ونقطه بـه‌نقطه حفظ میکنند تادر امتحان نمره ا علی بگیرندتمام بحث‌هاوفصل ها را طو طی‌وار از بر میکنند ولی اگـریك سوا ل‌قدری پیچیده تر برای شـان مطرح شود از دادن جواب‌عاجزمی مانند توصیه ما بشمـا اینست‌که‌در مورد در سهـای‌تا ریخ دقت بخر چ د هیـد، وا قعات رامورد تحلیل قراربدهید ـ را جع‌به‌شخصیت‌های تاریخی واعمال شان دقت‌نمائیدوببینید که چرا دریك عصر تمدنی بوده وبعد تمدن مذ کوردراثر چه عواملی از بین رفته است و چگونه تمدن مذ کوربشکل دیگری در جای دیگری بوجود آمده ، راز مؤ فقیـت‌مردا ن نامدار را میـتوان از لابلای او راق تا ریخ کشف‌کرد . اگر تا ریخ را بادقـت وبشکل تحلیلی بخوانیم‌وموردمطالعه قراربدهیم ،برای‌زندگی امروز خود میتوانیـم از آن‌سر مشق ها ویا درس هـای عبر تی داشته‌با شیم .

نامهٔ طویل و شکوه آمیز یکی از خوانندگان دکمیانوانیس

بناغلی مدیر کمکیانو انیس !

ازهمه اولتر هفت‌سالگی مجله‌محبوب ودوست داشتی خویش رابه همهٔ کارکنان مجله وخوانند گان آن‌تبریك گفته وبعدبه اجازهٔ شما مطلب چندی که‌از مدت ها قبل آرزوی گفتنش‌را داشتم تقدیم میدارم •

موضوع حقوق طفل که‌یکی از مهمترین رکن زندگی انسانهای عصر جدید را تشکیل میدهد از آنجمله مسایلی است که توجه به‌آن ازضروریات عمدهٔ زندگی ماست، آنطوریکه میگویند دردنیای دیگر برای طفل ارزش زیاد قایل هستند ومادر رابخاطر تربیه وپرورش اولاد هایش باقدردانی یادمی کنند و ازآن احترام بعمل می آورند زیرا این اطفال هستند که مردان آینده وتاریخ سازان عصر خویش میشوند ووطن حتی جهان رابه حرکت می آورندوآنرا به پیش میبرند اماطوریکه لازم است بدبختانه از اطفال محیط ماکمتر احترام بعمل می‌آید وکمتر به آنها حق قایل هستند مثلا در بسیاری از فامیل‌ها طفل حق رای ودادن نظر راندارد‌حتی در مورد خرید سامان های بازیش از اوچیزی نمی پرسند در حالیکه او می خواهد سامان رسامی داشته‌باشد برایش موترك می خرند اومیخواهد که توپ داشته باشد برایش بایسکل می‌خرند •

درمیان سرویس ما بیچاره ها چه غم هایی که نداریم اگر مریض‌هم باشیم وبخواهیم نزد داکتر برویم بازهم نگران ها میگویند•

ـاوبچه بخیز که کاکایت بنشیند•

وما مجبور باید ایستاده شویم و بادردی که داریم باید خودرا آرام بگیریم، ازهمین رومن هرروز یك یادو افغانی راکه پدرم برای خریدن کتابچه یاقلم میدهد آنرا به‌جیب می‌گذارم ومیخواهم که به‌نگرانها بدهم بازهم آنها مرا مجبور به ایستادن به‌سرویس می‌کنند•

سینمارا نباید ببینیم زیرامیگویند که‌فلم های برای اطفال نیست ویااگر گاهی باپدر جان ومادر جانم به‌سینما میرویم فلم ها ییست که آنها خوش دارند نه‌ما وامثال ما ومجبور آنرا باید ببینیم اگرچه که‌نصف آنرا بایدخواب‌کنیم واگر سوالی ازمادرجانم میکنیم میگوید به‌شما مربوط نیست درآینده خواهید فهمید•

ماکه نه سینما داریم نه‌کدام باغ مخصوص تفریح ونه به‌عروسی ها می توانیم برویم اگر این یگانه‌مجله ماهم نباشد چه‌خواهیم کرد جزاینکه درزمستان درخانه نشسته واز پشت‌شیشه ها کاغذ پران همسایه هارا ببینیم وسه ماه زمستان را بگذرانیم•

بناغلی مدیر !

ازشش سال به‌اینطرف در دکمکیانوانیس چیز های مفید نشرشده‌وتاجاییکه من هم درکلکسیون ها دیده ام درین‌شش سال چیزهای‌خوبی برای مااین مجله تهیه کرده‌اما چرا از مجله‌هایی که‌قبل از کمکیانو انیس بود یاد نکردید؟ مثلا از«دوروانیس» درسال۱۳۳۹ازطرف مؤسسه‌انیس نشرمیشدویا «کوچنیا نو رغ» که هم اکنون‌درمیان کلکسیون های خانهٔ ماموجود است، ممکن‌است فراموش کرده باشید بخاطر روشن شدن موضوع باید بگو یم که دوروانیس هرپانزده روزبشکل‌یك‌مجله وبعدها درخود روزنامهٔ انیس هفته‌وار برای اطفال نشر میشدوهم(دکوچنیانو رغ) بشکل مجله قبل از سال ۱۳٤۰به نشر میرسید•

امیدوارم درین مورد اندکی بیشتر معلومات تهیه وبرای خوانندگان مجله محبوب ماتقدیم دارید•

راجع به‌تهیه ونشر مجله نیزمطالب‌خوبی نوشته بودید من که‌قبلا چیزی نمیدانستم حالا میدانم که‌چقدر مشکل‌است تایك مجله بدسترس ماگذاشته میشود همچنان بایدبگوئیم که ماتازه‌این همه کسانیرا که‌بمالطف دارند و موضوعات مختلف راجمع وبرای نشر به‌کمکیانو انیس می فرستندشنا ختیم

بقیه درصفحه ۲۹

عکسهای کودکی برجسته ترین

انسان های عصر ما

فرستنده :حبیب فر همند

درین شماره عکس ها یی از دوران کـــودکی یکعده از شخصیت های جهان‌رابدست آورده نشرکردیم اگربعدازاین همکاران مجله عکس هـــای کودکی سایر شخصیت ها را بفرستند نشر خواهیم کرد .

درین عکس شما طفلی رادر آغوش مادرش می‌بینید ا گر بگوئیم عکس مربوط اند یرا- گاندی صدراعظم هندومادرش است شاید تعجب کنید ا مـا واقعاً عکس مذکور یك عکس تاریخی صدرا عظم هند است

درعکس بـا لا پسر شش ساله‌ای راباخواهر ش میبینید کمتر کسی است که اسـم انشتاین‌بگوشش نرسیده‌باشد این پسر شش ساله همان انشتاین ساینس دان معروف دنیاست .

والترشیل‌عضو حزب‌دیموکرات های‌آزاد واز سیا ستمدار ان آلمان غرب بشمار میرود که فعلاً بحیث ر ئیس جمهو ر آلمان فدرال انتخا ب شد ه است.

درعکس بالا والترشیل‌رادر دو سالگی مشاهده میکنید.

فروید روانشناس معرو ف اطریشی بادادن نظریا ت‌جدید سرو صدای زیادی در عا لـم روانشناسی ایجاد کرد ـ این عکس یادگار هشت سا لگـی فروید است .

وا ینهم عکسی از دور ان کودکی فرانس جـــو ز ف شتراوس

باشاگردان ممتاز آشنا شوید

درین هفته یکی ازشاگردان ممتاز مکتب محجوبه هروی‌را به شما معرفی می نمائیم .

زرغونه ذکی متعلم صنف پنجم مکتب محجوبه هر و ی است که در مدت چند سال تعلیم در صنف خود اول‌نمره بوده و بگرفتن تقدیر نا مه نیز موفق شده است .

از وی پرسیدم :

رهنما یتان در قسمت درس خواندن کیست ؟گفت: علاقه‌زیادی که به درس مکتب داشتم باعث گردید تا هر چه بیشتر به درس هایم کوشش نمایم اما در قسمت مشکلات در سی همیشه رهنمایی های پدر و برادر م مرا کمك نموده است .

زرغونه رخصتی ها ی زمستان رابرا ی آماد گی به دروس صنف پنجم اختصاص داده تابعد از سپری نمودن امتحان شامل صنف ششم شود .

وی دختربا ذوق وهوشیاربوده علاقه زیاد به‌بافت و دوخت دارد اما برای یك دختر تنها درس مکتب را کا فی ندانسته میگوید: بایدیکدختر علاوه از درس ، به تدبیر منزل ، آشپزی و خیا طی بلد باشد .

زرغونه ذکی

زرغونه آرزو دارد تا بعد از ختم دوره مکتب شامل فاکولته حقوق شود .

علاقه وی را راجع به‌مجله دکمکیانو انیس پرسید م گفت :

چون صفحا ت مجله خیلی آموزنده و معلوماتی است‌هر هفته منتظر می مانم تا هر چه زود تر مجله به دستم بر سد تا از صفحات مفیدآ ن استفاده نمایم .

ماهم از نظریا ت نیك‌تان نسبت به مجله تشکر می نمائیم .

صباح الدین میخواهد داکتر شود

صباح الدین نثار از جمله شا گر دان با استعداد یست که از صنف اول الی شش‌اول نمره بوده و میخواهداول نمرگی را تا ختم دوره مکتب‌حفظ‌نماید.

صباح الدین به مضا مین‌ساننس و اجتما عیات علا قه داشته و آرزو دا رد بعد ا زختم دوره مکتب به فا کو لته طب شامل گردد. واز رشته‌های طب جراحی را می پسندد. اوقات بیکاری خودرا به حفظ‌اشعار می پر دازد که این‌خود علاقه او را به شعر نشان‌میدهد. صباح الدین میگوید: حاضرم با هر کسی که بخواهد مسابقه‌مشاعره بدهم. به مو سیقی مخصو صا به‌اکور دیون و آر مو نیه علاقه داشته وبه این دو آله‌دسترس‌دارد.

صباح الدین نثار

محمد عارف میخواهد معلم شود

محمد عارف

به سلسله معرفی شاگردان ممتاز یکی از متعلمین مکتب ابتدا ئیه جبلی هرات رابه‌شما معرفی می‌نما ئیم :

محمد عا رف از شا گردان بااستعداد است‌که از صنف‌اول الی صنف شش اول نمره‌بوده که علت این مو فقیت خـــودرا پا بندی به دروس و پشت کار میدا ند .

ازوی پر سید م :

ـبعداز تعقیب درس چـــه‌مصروفیت دارید ؟

گفت: اجرای‌وظایف خانگی‌وبعداً کمك‌به امور منزل بـــا فا میلم مشغو لیتم را در روزتشکیل میدهد ، چون به مطالعه علا قه دارم برای معلومـــات‌بیشتر از کتب علمی واخلاقی استفاده می‌نما یم . بـــا زی‌پنگ پانگ که خیلی‌موردعلاقه ام است برای رفع خستگی به‌بازی مذکور می پردا زم .

عارف به ا جتما عیات علا قه‌دا شته و فکر داردر آینـــده فا کو لته ادبیا ت را تعقیب‌نما یدو معلم ا جتما عیـــات شود .

نظرش رادرمورد مجله‌میگوید:مجله دکمکیانو انیس راهمیشه مطا لعه می کنم واز مضامین‌مفیدآن استفاده می نما یم .

عارف که عینك به چشم داشت‌علت پو شید ن عینـــك را پر سید م گفت :

چون هوای هرات گرد وخاك‌زیاد دارد برای محا فظت چشم هایم از عینك ا ستفاده مـــی‌نما یم .

شاه ولی همکار دا ئمی مجله

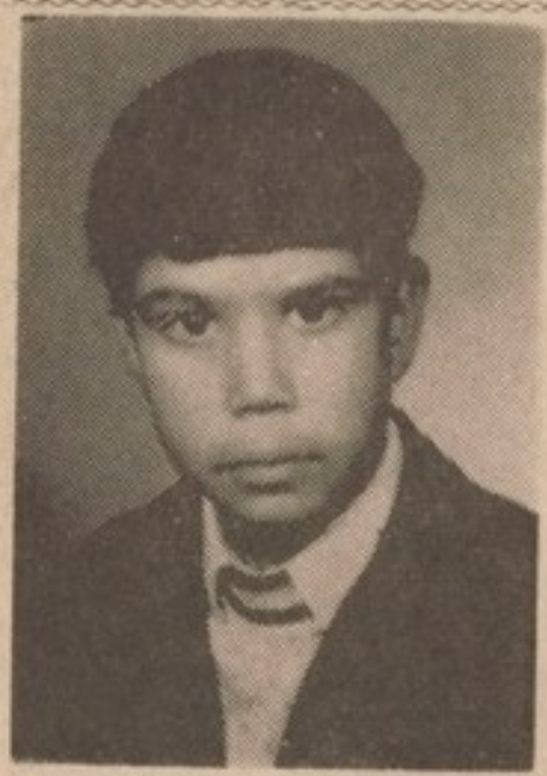

شاه‌ولی ما یل احمدی

شاه ولی مایل احـمدی ازجمله همکاران دائمـی مجلـه دکمکیانو انیس بوده و همکاری‌خود را باارسال مطالب مفیـد اخلاقی ،علمی واجتماعی‌شروع‌نـمـود . وی سه سال است مـقام اول نـمرگـی د ر بین‌سائر همصنفانش حفظ نمـوده است .

شاه ولی به تما م مضامین‌مکتب علاقه دارد.وی به مطالعه خیلی علاقه داشته‌رخصتی های‌زمستان را به مطالعه کتب‌مفید اجتما عی واخلا قی سپـر ی مینماید.

تورپیکی او کارغان

یولسمه برخه

خوږو دوستانو ! که چیری ستاسی‌په یادوی ددغی خوندوری کیسی په لسمه برخه کی تاسی و لوستل چه‌کاغیانی دیاشار پواسطه دره کورته راوستل شوی د تورپیکی سره یی دنژدی و لیدل ، کاغیانو تور پیکی ته دټولو کارغانو او کاغیانو سلا مونه‌وړاندی کړه او ضمناً یی خواهش ځنی وکړچه ددوی کره ولاړه شی‌او هلته‌ټول کارغان دنژدی ځخه ووینی . تور پیکی وروسته تر زیات فکر کولوددوی خواهش ومانه اوقصد یی وکړ چه‌دخو ورځو دپاره هلته لاړه شی .لاکن موضوع داده چه تورپیکی ځنګه کولی شی چه دکاغیانو سره روانه‌شی‌دکاغیانو انا هغی‌ته وویل چه‌ته باید یوجال جوړکړی او دجال په منځ‌کښی‌کښینی، کا غیانی به تاخپل ښاراو کلی ته دځان سره بوزی . دادی‌اوس به‌دکیسی یولسمه برخه را وړلی‌شی .

ګرانو کوچنیا نو ! دکاغیانو انا تور پیکی‌ته وویل چه موږ تل‌دی ته حاضر یو چه دښو او اخلاقی خلکو سره مرسته وکړو ، ځکه نو موږ وړی راوړو ، تاسی تارونه جوړ اوجال ځنی تیارکړی ، پدی وخت‌کښی دکاغیانو انا دبام شاو خوانه وکتل او بیانی وویل وروسته تردی موږ هره ورځ وړی راوړو اودبام په‌یوه ګوښه ځای کښی یی ایږدو ، بیانو هغه اخلی اوجال ځنی جوړکړی . کاغیانی وروسته تر مجلس دتورپیکی او یارشار ځخه‌اجازه وغوښتله او ولاړی . پدی وخت‌کښی تورپیکی مخ‌یاشارته واړاوه‌او وی‌ویل: زه‌هیڅ نه پوهیږم چه جال ځنګه جوړیږی؟ یا شار ورته وویل ،زه پوهیږم، ستاسره مرسته کوم‌ځکه‌چه مادخپل ترور ځخه زده‌کړی دی .

دیاشار داوړی رخصتی راغله ،هغه اوس بیکاره وو ،کله کله به‌یی په کورکی لیك او لوست کاوه .مور به‌یی هره‌ورځ دخلکودجامود پریمنځلو دپاره دګاونډیانو کورونه تللله او یاشار به یوازی پکورکی پاتیده . اوس نونسبت پخوانه ډیری کاغیانی اوکار دغان‌د تورپیکی او یا شار کورته راتلی . د تور پیکی مینری به همیش دآسمان لورته په خیرخیږ کتل او دکارغانو د زیاتوب ځخه به یی ویره او وهم احسا ساوه . لاکن تورپیکی به‌هیڅ نه‌ویل ، میره به‌یی ډیره ناآرامه وه اوکله کله به‌یی دځان‌سره ویل:داسی معلومیږی چه تورپیکی دکارغانو سره کوم مناسبات لری لاکن دتور پیکی د آرامی او سنګینی وضعی ځخه‌هیڅکله هغی داشی نشوای پیژندلی.

دیاشار پکورکی دجال داوبدلوکار په‌بیړه روان وو . یاشار به هره ورځ دوړیو ځخه تارونه جوړول . تورپیکی به‌دده سره مرسته‌کول . وروسته به‌یی جوړکړی تارونه دیاشار دکور په یوه کوښه کوټه کښی ساتل .

دکاغیانو انا به‌کله کله دده کره راتله هغه به دوړی ځخه جوړ شوی تارونه هغی ته ښکاره کول ،دکاغیانو انا به خندله اوویل به‌یی :

شاباس کوچنیانو ! ډیرښه کارونه کوی لاکن دومره و پوهیږی چه تاسی په‌پټه خپل کارونه سرته رسوی. که چیری نور خلك پوه شی ، بیا تکلیف درکوی ، سترګی او غوږونه مو باید خلاص وی ، تور پیکی او یاشار به هغی‌ته ویل ، ته بیغمه اوسه ..که ځهم زموږ دواړو سن کم‌دی لاکن عقل او هوښیاری مو زیاته ده ، پدی خو پوهیږی چه یوځوك نباید خپل‌پټ کارونه ځرګندکړی ،البته ځینی کارونه باید به‌ښکاره ډول سرته ورسیږی . دکاغیانو انا خپله مشو که په خاوره کښی وهله او دارنګه یی ویل : تاسی دواړه پرما ګران یاست داځکه چه‌ډیر میربانه ، خوا خوږی او زحمت کښنه کوچنیان یاست ، لاکن لازمه ده چه نورهم .په زیاتو شیانو و پوهیږی او دفکر ځخه کار واخلی .

کله کله به دمره شوی کارغه‌دوی خویندی راتلی ، هلته به‌کښینستلی، مجلس به‌یی ورسره کاوه او دخپل‌ښار اوکلی په‌باب به‌یی هغوی ته معلومات ورکاوه او زیاتره او قابت به‌یی ددښت غره ، فضا ، ونو ، باد ، وریځو او صحرا په‌باره کښی خوندوری خبری کولی ، تورپیکی او یاشار به لذت ځنی وړی . اوس‌نو دوی دواړه تقریباً

دکمکیانو انیس

دشپیتو نورو کارغانو او کاغیانی سره‌آشنایی پیدا کړی وه ، دکاغیانو انابه همیش دوی‌ته ویل ، چه دکارغانو په‌ښارکی تقریباً تریو ملیون زیاتی کاغیانی اوکارغان ژوندکوی . دغی‌موضوع به تور پیکی اویاشار ډیر خوشحالوله ، هغوی به ویل ، په یوه‌ښارکی یوملیون کاغیانی ژوند کوی‌او هیڅکله په‌خپل منځ‌کښی جنګ او دعوه‌نه‌کوی . داخومره ښه‌کار دی .

یوه ورځ تورپیکی او یاشار دچال‌دپاره تارونه جوړول . تورپیکی سر پورته کړ، تابیره متوجه شوه چه‌یاشار پټه خوله او بی حرکه ولاړ دی اوهغی‌ته په‌خیر خیرکوری ، تور پیکی‌پوښتنه وکړه ، چه‌یا شاره خله‌داسی راته‌گوری اوخه پیښه ده ؟ یاشارخواب‌ورکړ ، دیوی موضوع په‌باب می فکر کاوه ، هغی وویل: خنګه فکر؟یاشروارنګه ورته وویل : فکرمی کاوه که چیری ته دوغه ځایه ځخه دکارغانوښارته لاړه شی‌زه‌به دیوازیتوب‌ځخه مړشم . تورپیکی ځواب ورکړ . پرون‌ماهم دوغی موضوع په‌باره‌کی سوچ وهلی دی . معقوله به داوی چه دواړه‌یوځای دکارغانو ښارته سفر وکړو ؛ ځکه چه‌په یوازی ډول‌سفر کول‌چندانی‌لذت نلری ، یاشار وویل ،ستاخوښه ده چه‌زه هم‌درسره ولاړشم؟ هغی وویل‌دزړه له‌کومی دا آرزو لرم چه دواړه یوځای هلته ولاړ شو . سبابه دکارغانو اناته دغه موضوع ووایو ، وګورو چه هغه خه‌وایی .

یاشار زیاته کړه چه‌زه په خپله‌هغی سره خبری‌کوم .

په سبا سهار کله‌چه د کاغیانواناواغله یاشار ورته وویل ، چه‌زه هم غواړم دتورپیکی سره یوځای هلته‌ورشو ، دکاغیانی انا ځرګنده کړه،چه ولی‌نه ، ته‌هم کولی شی چه هلته‌واشی ، لاکن دمور پرحال دی زړه نه‌سوځی هغه خو ستا سره زیاته مینه‌لری او زیات ورته‌ګران یی‌که‌یی‌چیری یوازی پریږدی او ځنی و تښتی ،آیاپدکار نه‌دی ؟

یاشار ورته وویل ، ماپدی باره‌کی‌فکر کړی دی ، دخپل تګ ځخه یوه ورځ مخکښی هغی ته حال وایم‌اواجازه‌ځنی اخلم ، دکاغیانو اناوویل: که‌یی چیری هغه ومنی ، بدکار نه‌دی بیابه‌نوته‌هم زمونږ ښارته لاړشی ، پدی‌وخت کی تورپیکی اویا شار پر شوق راغله‌اوبه زیاته بیره او تلوار یی دوړیو ځخه دتارونو په جوړولو کار شروع‌کی .

تورپیکی اویاشار به هره ورځ‌یوځای وه میری یی هغی‌ته هیڅ‌نه‌ویل حقیقت رادی چه دهغی بدځنی راتله ،ځکه‌نو خوشحاله وه چه همیش ځنی لیری‌وی ، لاکن دتورپیکی میره همیش‌دکارغانو تګ او راتګ ځخه وارخطاوه هغه بیریده چه آخر کومه بلاپروانه‌چوی .

دتورپیکی پلارهم دیر ناآرامه وو.خصوصاً یوه ورځ چه‌یی ولیدل دحوض کبان یی تول وړل شوی دی . ځکه‌نودتورپیکی پلار او میری هر چیری چه به‌یی کارغان ولیدل ، کرکه یی ځنی‌کوله اوبدیی ورته ویل .

یوه ورځ دتورپیکی پلار گشمش رانیولی وه چه دهغی میره سرکه ځنی جوړه‌کړی ، ځکه نو منګیان یی ځنی ډک کړه او پربام یی لمرته‌کیښودل . هغی‌چه پربام باندی دمنګیانو دپاره‌ځای سماوه ، تابیره متوجه شول چه هلته زیاتی وړی پرتی دی وروسته یی وړی واخستلی ، راکښته شوله او تورپیکی پلارته‌یی وویل ،وګوره اوس‌هم خلك زمونږ دآزار او تکلیف ځخه لاس‌نه اخلی ، زه نه پوهیږم چه دغه وړی چاراتولی کړی دی اود بام ددیرو په منځ‌کښی یی ایښی دی .

دتور پیکی پلار وویل ، ددغه راز کارغانو مخنیوی باید وکړو ، هغی‌زیاته کړو ، سر دسبا ځخه زه شخصاً دغه راز کارونوته متوجه کیږم .

په سباسهار کله‌چه تور پیکی دیاشار کره ولاړه. ټوله کیسه‌یی‌هغه‌ته بیان‌کړه یاشار وخندل او وی ویل:موږ باید هغه وړی دهغه ځای ځخه غلاکړو داځکه چه‌پدی ترتیب موکارونه دځو ورځو دپاره ځنډیږی تورپیکی دکور ځخه وړی غلاکړی ، دیاشار کره یی راوړی اوپه یوه کوښه ځای کښی یی پټی وساتلی . کله چه یاشار وړی ولیدل پوه شو چه‌په کافی اندازه‌وړی لری ځکه نوکارغانو ته یی وویل،چه نوری وړی مه راوړی .

په سبا سهار چه دتورپیکی میره متوجه شول چه وړی نشته ، ځکه نو ویره او وهم یی نسبت پخوانه ډیر زیات شو. پاتی لری.

کاکا نصرو

نوشته :مریم محبوب

درکوچه ای ما آدمی بود قد کوتاه وچاق • تنه‌اش بزرگ بود وپاهایش لاغر تر از تنه اش معلوم میشد• گردنش میان دوشانه اش فرو رفته بود• کله‌یی بزرگ داشت، موهایش ژولیده وحلقه حلقه به مثل گوسفندی کله ای بزرگش را پر کرده بود • گوشهایش به‌مثل دو حلقه‌یی بزرگ بدوطرف کله‌اش آویزان شده بود • چشمان تنگ تنگ داشت، بینی ا و بزرگتر از حد معمولی بود لبها یش گوشت آلود وبد شکل دهن بزرگش‌را می‌بست• اورا (کاکانصرو) صدا میزدند • همیشه بکو چه یی ما میبود•

صبح زود وقتی لرزان لرزان‌ازخنك دستانش رابه هم می سائید ودا خل کوچه میشد به جای که نو ر آفتاب بود دو زانومی‌نشست ، سرش رامیان زانویش پنهان می کرد. دستانش رامیان خلطه‌های جیب کرتی اش فرو میبرد تا گرم‌شود• او تاچاشت همان طور به یك شکل قرار میداشت• پشت بدیوار وروبه‌آفتاب•

بچه های کوچه همیشه اورا آزار میدادند بسویش سنگ می‌اندا ختند گپ های بدبدوخراب برایش می‌گفتند• بعضی اوقات همه بچه های کوچه‌باهم یکجا شده دورش حلقه میزدند• اولا خنده های طو لانی وبلند سرمیدادند، بعد بروی زمین چار زانو نشسته بسویش خیره می شد ند • انتظار می‌کشیدند تا (کاکانصرو) چیز ی برایشان بگو ید• اما(کاکانصرو) هیچ‌چیز نمیگفت • به‌یك حالت می‌بود اصلا سرش را ازبالای زانوانش‌بلند نمیکرد•

بچه ها رق‌رق درحالیکه قیافه های شان حالت تمسخر آمیز و خند ه آلود میداشت بسوی (کاکانصر و) می نگریستند• بعد و قتی می‌دیدند، «کاکانصر» اصلا حرف نمی‌زند وچپ وخاموش به‌جایش نشسته است ، غلغله کنان وخنده زنان ازجای شان بلند میشدند وصدا میزدند :

ـکاکا نصروی دیوانه •• کا کا نصروی دیوانه • سرتوت بی دا نه بعد دور میرفتند • سنگ های‌کوچك را ازروی کوچه جمع می کردند ،جیب های شانرا از سنگ پرمی نمودند • بعد غلغله کنان بسوی (کاکانصرو) می آمدند سنگها را یك یك بسوی کاکانصرو می انداختند ومی‌گفتند•

ـ کاکانصروی دیوانه•• سرتو ت بی‌دانه •••

ـدیوانه جان دیوانه •••کا کا نصروی‌دیوانه •••

(کاکا نصرو) بازهم حالت عادی‌و بی‌تفاوتش را ازدست نمید اد، خونسردانه لحظه به‌لحظه سر ش را بالا می‌کرد وباچشمان کوچك کو چك هرکدام آن‌هارا می‌دید• فقط بعضی اوقات تفی بز مین می انداخت و بس •

بچه هاوقتی ازبازی وآزار دادن کاکانصرو خسته می شدند ، هرکدام خاك آلود وگرد آلود بسوی خانه‌های شان می رفتند •

(کاکانصرو) هم تاچاشت سرجایش همانطور دوزانو می نشست و اصلا حرکتی نمیکرد وقتی آفتاب به وسط آسمان قرار می گرفت او هم‌ازجایش راست بلند می‌شد، دستش را به پشتش می‌کشید تا خاك هایش راتکان داده باشد ، بعد لم‌لم از کنار دیوار های منازل کوچه راطی می کردومیرفت معلوم نبود که کجا میرفت• فقط هر صبح می‌آمد وبعداز چاشت دو باره ناپدید می شد•

بعضی از روز ها که (کاکانصرو) نمی آمد بچه های کوچکی همه‌ایشان یکجا جمع میشدند ، یکی ازآن هاکه بزرگتر ازهمه مـی بود ، خـودرا (کاکانصرو) می‌ساخت • کر تی‌بزرگ به‌تنش می کرد، دوزانو پشت به‌دیوار می‌نشست ،سرش رابالای زانوانش قرار میداد دیگران می آمدند، دورش حلقه میـزدنـد ، بسویش سنگ می انداختند ومی گفتند :

ـکاکا نصروی دیوانه ••• کا کا نصروی دیوانه ••• سر تو ت‌بی‌دانه بعد می دویدند، تا(کاکانصرو) تعقیب شان نکند•

هلهله کنان وغلغله کنان ایـن طرف وآن طرف خیز و جست‌می زدند صدای شان همه کوچه را پرمی کرد کوچه پراز خاك وگرد فضا را تیره می‌ساخت •

من هم دراین کوچه بودم ، خانهٔ مادر شروع کوچه واقع شده بود• من وقتی صدای بچه های کو چـه ر ا

دکمکیانو انیس

می‌شنیدم از لای ارسی کهنـــه و شکسته یی مان سرم رابیرون‌میکشیدم تابببینم چه‌گپ‌است• بچه ها و قتـی چشم شان به من می افتاد کله های شانرا بلند می‌کردند ومی گفتند:

ـبیا پایین ••• بیا پایین بیاکـه «کاکانصرو» آمده .. بیا بیا یکروز وقتی به‌مثل روز های دیگر مشغول درس خواندن بودم ناگهان صدای‌فریاد بچه های کوچکی ما بلند شد•دربین این صدا ها صدای گریه‌هم‌بـــود• دوسه نفر نیز گریه می کرد. کتابم رابستـم ،سرم را ازارسی‌بـــیرون کشیدم • پایین رادید م ،ناگهـــان چشم به (کاکانصرو) افتاد• سرش خون آلودبود•

ین‌مرتبه پشکی نیز همراه دا شت پشك پشت هم میومیو میکرد و داد می‌کشید• (کاکانصرو) سرش‌خون‌آلود درمیان بچه ها ایستاده بـــود• پسر همسایه ای‌ما گریه می‌کرد• د ستش بدست‌پولیس بود•

به‌عجله خود را بکوچه رساندم،از میان بچه هاگـذ شتم • دیدم(کاکـــا نصرو) با یك دستش پشك رامحکم گرفته وبا دست دیگرش‌خون هـــای سرش راپاك می‌کند•

دهنش پر از خون بود• صورتش سرخ میزد چشمانش در عقب خـون های تیره پنهان شده بود• دلم‌برایش سوخت ، نزدیك رفتم، دیدم‌بازهـــم به‌مثل سابق خاموش است• ز مانی به‌من میدید وگاهی هم‌به پشکش•لبان برخونش را می لیسید.دوردهنش‌سرخ میزد • در همین حال صدای‌گریه ای ازعقب سرم شنیدم وقتی رویـــم را برگشتاند م ، دیـــدم احـمد پسر همسایه ای ماگریه میکند • پو لیس می خواست اورا ببرد • امااحمـــد نمی‌رفت • صورتش پراز اشك شده بود•

درمیان گریه‌اش میگفت :

ـسرمامور صاحب ••• من این کار رانکرده ام به‌خدامن سر (کاکانصرو) رانه‌شکستاندم•

بازمیگفت :

ـمن دیگر شوخی نمیکنم •• به‌خدا من سنگ نزده ا م • بـــه‌شماقسم میخورم • پولیس دست‌احمدرا محکم گرفته ومیگفت•

ـ هیچ امکان ندارد• تـو بایـــدمجازات شوی .. توکاکانصروی‌بیگناه راهمراه سنگـــ ز دی • سرش راشکستاندی احمد سخت ترسیده بود• پولیس اورا برد• (کاکانصرو) هـــم باپشکش از میان جمعیت راهش راباز کردورفت• سرش هما نطور پر خون بود•

ایمل سلیم‌طفلیکه به‌مطالعه علاقه دارد

این ها که بودند ؟

جان بوکان .

دوستان عزیز ! جان‌بوکان یکی از بزرگترین نویسندگان قرن بیستم ، انگلستان به شمار میرود . وی علاوه بر داستان نویسی ، روزنامه نگار بیو گرافی نویس ، تاریخ نویس و یك سیا ستمدار قوی وقت خود بود .

جان بوکان درسال ۱۸۷۵ میلادی تولد شده و درودران جنگ جهانی اول نماینده انگلستان در فرا نسه بود و درسال ۱۹۲۷ میلا دی به نمایند گی مجلس پار لمان انتخاب شد و درسال ۱۹۳۵ میلادی از طرف انگلستان‌در کانادا به صفت آمر کلی‌مقرر شده اند .

از کار های‌مهم جان‌بوکان تالیف تاریخ جنگ اول‌جهان در ۲٤ جلد می باشد جان بوکان در حین جنگ جهانی اول یعنی سال ۱۹٤۰میلادی چشم از جهان‌پوشیده است.

(فر ستند ه ـ شکیلا ازلیسه آریانا)

چارلز دیکنز .

دوستان عزیز ! چار لز دیکنز یکی از نویسند گان مشهور انگلستان بود . وی در یك خانواده‌فقیر چشم به جهان گشود . وضع پدرش بسیار خراب بود . همین‌علت بود که دیکنز نتوا نست تحصیل کند .

همین سبب بود که بکار کردن شروع کرد دیکنزرنج های زندگی خود را به عالی ترین شکل در کتابی بنا م «آلیور تویست» به رشته تحریر در آورده است .دیکنز در سال۱۸۳۲ میلادی‌نخستین اثر خودرا چاپ کرد و در پایان عمر به شهر ت و افتخار بزر گی رسید و ی قهرما نان داستان ها یش را از میان‌مردم‌پائین اجتماع انتخاب میکرد . این‌کتاب ها از جمله آثاراوست : اولیور تویست ، داستان دو شهر ، آرزو های بزرگ .

این چیز ها کی اختر ا ع شده اند ؟

اجاق برقی مقناطیسی .

دوستان‌عزیز ! درین‌اواخر برای اولین بار کمپنی نشنل جاپان یك‌اجاق‌برقی‌مقناطیسی را به بازار عرضه کرد . در گذشته ظرف توسط حرار ت گاز یا برق بصورت غیر مستقیم گرم می شد . در حالیکه‌بااین اجاق برقی ظرف ها بصور ت مستقیم حرارت میکرد .

این اجاق برقی از لحاظ اطمینان از اجاق گاز وبرقی برتری دارد ، زیرا یك اجاق برقی یا گازی که در هوای آزد میسوزد خطر انفجار را دارد و از طرف دیگر در یك اجاق گازی و برقی پنجاه فیصد حرارت ضایع میشود در حالیکه به این شکل نوی

خلاصه دخترك و هردو زن بـــراه‌افتادند و بخانه دخترك رفتند دخترك این زنها را بمادر خود معرفی کـرد و بعد از آن چای گرم برای آنهاتیار کرد و آورد ۰وقتی چای را نوشیدند هردو گفتند که از چای بسیار گـرم شما تشکر حال خواهش ما این‌است که برای مابگو که ماجواب خشوی‌خود راچه بگوئیم وباز هردو زن به گریه‌شروع کردند ۰

دخترك گفت :گریه نکنید از گریه چیزی ساخته نمی شود ۰او بخانه‌دیگر رفت و پس از چند دقیقه یك چراغ کاغذی را بدست گرفته آمد که دربین آن یك شمع کلان روشن بود ۰

در همین وقت دخترك گفت‌که خانم‌محترم شما آتش دربین کاغذ گفتـه بودید ۰اینه این آتش دربین کاغـذ درخت گلاب بادیدن چراغ کاغذی به اندازه خو شحال شد و از دســـت‌دخترك گرفته بسیار تشکر کرد. گل مهتاب که حال را چنین دید باتاثـر گفت :ازمن کجاست ؟((شمال در بین کاغذ))

دخترك باز خنده کرده بخانهٔ دیگر رفت و اینبار یك پکهٔ کاغذی بدست آمد وآنرا برای گل مهتاب دادوگفت:اینهم شمال دربین‌کاغذ وشمامیتوانید بـاشور دادن آن شمال را پـیش‌ـخود بیاورید ۰

خلاصه هردو زن با خوشی فراوان‌از منزل دخترك خارج شده روانه‌خانهٔ شوهر شدند ۰پیرزن از دیدن عرو‌ـسهای خود متعجب شد و حیران‌ماند که آنها چطور بخانه امدند ۰زیرا اوفکر میکرد که عرو سهایش شـــرط اورا پـوره کـر ده نمـی توانـنـد بهر ترتیب عرو سهای پیرزن‌داخل خانه شدند و خشوی شان با دیـدن‌آنها با صدای بلند گفت :آمدیـــد؟۰ چطور شد که بدون پوره کردن شرطها وبا دست خالی شمارا می بینم ؟

درخت گلاب که چراغ کاغذی رادر پشت سر خود پنهان کرده بودباخنده گفت که مادر جان اینجا ست آتش دربین کاغذ ۰بگیر ۰

پیرزن چراغ کاغذی را گرفـت و گفت که درست است ۰مگر کجاست شمال دربین کاغذ گل مهتاب که‌پکه را قات کرده در دست خود گرفته‌بود آنراباز کرد و در دست خشوی خود داد و گفت بگیر مادر ۰با ینهم مـی توانی شمال را پیش خود بخواهی خشو از پوره شدن شرایط خـــود خوشس شد و باصدای مملو ازمهربانی گفت که دختر های عزیزم نزدیك‌من بیائید که روی های شمارا بوسه‌کنم پس از آن ایندو زن چای گرمی دم کردند و در حالیکه خشوی شان‌چراغ را بالای سرش بند کرده و با پکه خود راپکه میزد بچای نو شیـــدن مشغول شد و بخو شی و خرمی‌هردو زن با شوهر و خشوی شان بکـــار زندگی مشغول شدند ۰

((پایان))

از منابع آلمانی

ترجمه : برومند

خروس و روباه

ـدر بالای یک تپه سبز دوخانه کوچک کنار هم دیده میشد یکی ازین خانه ها ازچوب و دیگری از آهن ساخته شده‌بود ... خانه آهنی ازروباه بود و در خانه چوبی خرگوش قشنگی زندگی میکرد، روزی روباه با تمسخر به خر گوش گفت: چه خانه خراب وبی ارزشی ... یک خانه چوبی ،اگر مانند من یک خانه آهنی میداشتی ،تاآخر عمر ازتشویش شکستن و ریختن فارغ میبودی ،روز هایکی پی دیگری میگذشتند روزهای زمستان ،بهار ... بالاخره روز های داغ تابستان فرا رسید و خانه روباه که از آهن ساخته شده بود بقدری گرم‌آمد که روباه دیگر مقاومت کرده نتوانست و نزدهمسایه اش خرگوش آمد وباحیله ونیرنگ گفت :سلام دو ست عزیز ... چون اتاق من‌گرم است و نمیشود آنجا زندگی کرد بناء آمده ام تادر نزدیک خانه توکه همسایه و درضمن نزدیکتر ین دوست من هستی زندگی کنم ،خر گوش که چندان دل خوشی از آنحیوان نداشت با خشو نت گفت:نه روباه ،من هرگز بتو این اجازه را نمیدهم ... آخر چرا مرا مسخره نموده بودی ؟روباه که بیاد سخنان زشت خود افتیده بود باعذر وزاری گفت : اوه همسایه عزیز سخن من جدی نبود آخر باید بدانی که دو ستان اکثرا با هم شوخی مینمایند، خر گوش اینبار سکوت نمود و بعلامت سربه روباه فهماند که میتواند در اطراف اتاقش زندگی کند، فردای آن روباه باردیگر نزد خر گوش آمد و با چالاکی گفت :دوست عزیز میخواهم بالای پله های زینه خانه‌ات بود وباش اختیار کنم اجازه میدهی ؟خر گوش با بیحو صلگی گفت :نه‌آخر تو مرا توهین و تمسخر نموده ای همین قدر مراعت که برایت نموده ام کافی‌است اما روباه‌عذر خواست وخرگوش هم عذرش را قبول نمود وبرایش‌اجازه دادکه روی پله های زینه خانه وی اقامت اختیار کند خواهش های‌روباه حیله گر پایانی نداشت ،صبح روز سوم باز خودش را نزدخرگوش‌رسا نیده سلام کرد وگفت :دوست مهربان مگر چه عیب دارد که من وتو دریک خانه یعنی در خانه تو متفقا زندگی کنیم ، خر گوش فریادزد نه روباه مگر آنروزی راکه بمن توهین نموده بودی ازیاد برده ای ؟روباه بازهم شروع کردبه چرب زبانی و پرحرفی ،بالاخره بالای خر گوش‌قبولاند که بااو یکجا در خانه چوبی اش زندگی کند، آنروز روباه بالای‌دراز چوکی نشست و خرگوش بالای الماری :

ـروز چهارم روباه روبه خرگوش‌نموده و گفت :چون همرایم رویه خوبی کرده ای بسیار آرزو دارم که‌در بالای الماری یکجا باتو و در کنار توزندگی کنم و این‌ازانتهای صمیمیت‌من است خواهش میکنم قبول کن! خر گوش بالحن جدی تری جوابداد:منا سفانه تو لیاقت اینرا نداری که دربالای الماری بامن زند گی کنی‌دانستی ... آخر فرا موشت شد که مرا مسخره نموده بودی ... ؟اولی‌روباه زرنگ باشیرین زبانی ها این خوا هش راهم بالای خر گوش‌تحمیل نمود و بد ینتر تیب روباه محیل ،توا نست با او در یک خانه‌و در بالای یک الماری زندگی کند.

روز بعد رو باه سر ناسازگاری را با خر گوش گرفت و اورا از خانه اش بیرون کرد و بعد رفت‌و تخته سنگ بزرگی را پیدا نموده و با هزاران مشقت آنرا بر بالای‌الماری بالاکرد، وخرگوش که اکنو ن تازه‌ملتفت چرب زبانی هاونیرنگ‌های‌روباه شده‌بود در حالیکه ازفرط غضب دندانهایش را می جوید باگریه وآه‌وناله براه افتاد ،پیهم گریه مینمود و واشکهایش را باپنجال هایش پاک‌می‌کرد دریتوقت دوسگ کلان ازمقا بلش رد میشدند ،سگها وقتی دید ند خوگوشی گریه میکند آمدند وپرسیدند که‌چرا گریه میکنی وخرگوش گفت:

ـچطور گریه نکنم ،من‌در بالای‌تپه‌یک‌خانه چوبی داشتم وهمسایه ام روباه خانه آهنی وقتی تابستان آمد وروزهاگرم شد، روباه بسو ی‌من آمد وازمن خواست که اورا در خانه خو دپناه دهم‌ولی اکنون اومرا ازخانه‌خودم بیرون کرده‌است سگها گفتند: اینکه‌چندان مهم نیست ما میرویم وبیرو ن اش می‌کنیم، خرگوش گفت: نه‌اینکا ررانکنید اوخیلی هاچالاک است میترسم

بقیه درصفحه ۳۴

انسان واستفاده ازآبها

ماهی گیری در بحر الکا هـــل شمالی !

همه ساله میلو نها ماهی بنـــا م ((سا لمان)) در آبها ئیکه به امتداد غربی ایالات متحده امریکا تا شما ل الاسکا مو قعیت دارد تو سط ماهی گیران بدست می آید تقریبا همهٔ این مقدارماهی ((سالمان)) قسمی بدست می آید که دهنهٔ در یاهای‌را که به بحر می ریزند توسط جالهای ما هی گیری می بندند وآنرا بدست مـــی آورند ماهی سالمان بیشتر زند گی خودرا دربحر می گذراند ومو قعیکه میخواهد تخم گذا ری‌نماید یعنی در آخرین و قت زندگی خویش زیـــرا باگذاشتن تخم ماهی‌سالمان می میرد ازینرو میخواهد خودرا دوباره بـــه آبها ی شرین یعنی دریا هارسانیده

ودر آنجا به تخم گذا شتن بپر دا زد درین فرصت ماهی گیران توسطجال های بزرگی که در دهنهٔ در یا هـاپهن نموده‌اند همهٔ ماهیان را قبل از آنکه به آبهای سرین برسند و جان‌بسپا رند بدست آورده و به کشتی های خویش می انداز ند .

((سالمان)) یکی از خو بتر یـن‌وپر ارزش‌ترین و شیر ینترین نو ع ماهی بشمار میرود ویگانه محـــل‌تکثر وزندگی آنها سواحل غر بی ایالات متحده امریکا مخصو صـــاالاسکا میبا شد .

باوجود این هم انواع دیگر ماهی‌درین جا یافت میشود که آنهم توسط ماهی گیران بدست آمده وبیا زا رعرضه میشود .

از امریکا ی شما لی تا سوا حل‌جاپان وچین وسا ئبر یا یعنی د ر بحـرالـکا هـل در سواحـل کشورهایی که از آنها نام برده شـــد همه از انواع ماهی پر است کـــه‌هزاران نفر از کشور های متذکـره مشغول ماهی گیری در این جا ها می‌باشند و یـگانه مشغو لیت آنـهارا همین شکار ماهی تشکیل میدهد .

یك عده ازین مردم با کشتی های‌بسیار قوی به ماهی‌گیری میپر دازند وعدهٔ هم باکشتی های باد باندا روکوچك به این کار اشتغال دا رنـد مردمانیکه درقسمت های جنوب‌شرقی‌چین و جاپان زند گی دا رندگو شت کافی برای خوردن ندارند ، همچنان‌این سر زمین امکانات تهیهٔ غذا را برای این همه مردمانیکه شمار شا ن‌به ملیو نها میرسد ندارد . آنها نمیتوانند زمین های خو یش‌را برای‌تربیه حیوانات مثل گو سفند وبز و گاو وغیره اختصا ص‌بدهند یعنی ا ززمین های خویش چراگاه سازند. زیرا آنها مجبور اندتا از زمین های‌خویش‌برای‌کشت غله استفاده کنند از ینرو گوشتی راکه لازم دارند از بحربدست‌می آورند .

غذا ازبحر :

ماهی یکی از غذاهای بسیـــا رقدیم مردم است ، مردم قبل از آنکه بدانند که چگو نه باید زرع کرد ویاحیوانات را اهلی سا خت واز گوشت آن استفاده کرد به ماهی گیری وشکار می پرداختند امروز ملیونهـا انسان در سراسر جهان به‌ماهی‌گیری‌اشتغال دارند.

بقیه درصفحه ۳۵

دکمکانو انیس

آن میتوان تا . ۷ فیصد حرارت را جذب کرد ازین اجاق ها میتوا ن در خانه‌های عادی ، رستوران ها و طیاره ها استفاده کرد .

مایع برای جلوگیری از زنگ فلزات

دوستان عزیز ! ممکن به شما واضح باشد که راه‌های مختلفی برای ازبین بردن ویا جلوگیری از زنگ زدن فلزات تاکنون‌بکار رفته‌است ولی درین اواخر شعبه

انجنیری انستیتو ت گور کی واقع اتحاد شوروی . مو فق شدند که مایعی را برای این کار بوجود آورند. این مایع به جای از بین بردن زنگ جلوآنرا میگیرد ما یعی که درین شعبه ساخته شده ،

روی فلز بکار رفته و لحظه بعد ورقه ای نازك برآن می سازد این ورقه به ظاهردیده نمیشود ولی در حقیقت جلو

زنگ فلزات را میگیرد. تجربه ثابت نموده که این طریقه‌می تواند بر عمر ایشای فلز ی افزوده و آنها را دوام دار بسازد .

کشور نیپال در کجا واقع شده است ؟

دوستان عزیز ! کشور نیپال با وادی های سرسبز و شاداب در دامنه‌سلسله‌کوه های همالیا طوری‌قرار گرفته که ازطرف‌شمال باجمهوریت مردم چین از شرق با بنگله دیشی و در جنوب و غرب با کشور پهناور هندو ستان محاط است .

مساحت این مملکت به پنجاه وچار هزار وسه صد وشصت ودو مربع میل مر رسد و نفوس‌آن‌یازده ملیون و چار صدو هفتاد هزار نفر جمعیت تشکیل میدهد .

نیپال جنگلات بسیارداشته صادرات آنرابرنج ، گوساله چرم ، گندم و ادویه تشکیل میدهد و بیشتر از نودفیصد اموال صادرا تی را به‌کشور هندو ستان صادر میکند .

اگر به تاریخ نیپال نظر انداز یم این کشور سابق‌به قلمرو هایی کوچکی تقسیم شده بود که ازساکنینی یکی ازین قلمرو ها بنام کرهاس به قدرت عمومی آمد و این واقعه در سال ۱۷۶۹ میلادی

بوقوع پیوست . بالا خره **تریبهو بانا بیربکرا م به‌قدرت** رسید و یك حکو مت عمومی را در ۱۸ فبروری‌سال ۱۹۵۱ میلادی به میان آورد .

در زمان سلطنت پسرشی مهندا ار پدر بیرندرا شاه

موجود در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۲ میلا دی قانون اساسی جدیدی تدوین یافت . این قانون یك شورای انتخا بی را پیشنهاد میکند .

خلص اینکه درنیپال بیشتر از دو هزار وچار صد مکتب و مؤسسات تعلیمی وجود دارد این کشور عضوموسسه ملل متحد نیز است .

• • •

اومیاك چیست؟

دوستان عزیز ! اومیاك یك نوغ کشتی پهن ن‌است‌که اسکیمو ها برای حمل ونقل‌زن وبچه‌های شان ازآن‌ا ستفا ده میکنند . یك‌نوغ کشتی‌با ریك هم است که دوسرش تیز می‌باشد و آنرا تاك میگویند

واسکیموها از آ ن برای شکار استفاده میکنند و فقط یك نفر میتواند سوار آن کشتی‌شود. اسکیموها شکار چیا ن ماهری هستند و چون نمی توا نند زرا عت کنند ، مجبور اند حیواناتی مانند خوك آ بی،

خرس‌های قطبی ، و گوزن وحشی را شکارکنندواز‌گوشت وپوست آنها استفاده نما یند. زنان اسکیموها خیاطی را به خوبی میدانند و اینهامیتوانند که از پوست حیوانات که شکار

میکنند، چیزهای را بدو زندکه بداخل آن هوا نفوذ نکند .

فرستنده نا هید «ن»

انسان‌های مصنوعی چیست ؟

دوستان عزیز! آلمانها در اوائل جنگجهانی دوم یك‌نوغ انسا ن مصنوعی اختراع‌کرده

بودند که حیوانات اهلی رااز شر حیوانات درنده محا فظت میکرد خصو صیات ا ین انسان مصنو عی این بود که هر گاه حیوان درنده ای

میخوا ست به حیوا نات اهلی نز دیك شود .آوازهای‌عجیب وغریب ازبدنش خارج میگردید واز دها نش صدا های مانند صدای شیپور خا رج میشد. وبه این‌ترتیب حیوانات درنده را ترسانده‌و مجبور به فرار میکرد .

نوشته جیلانی فر همند

بیائید باهم جغرافیه بیاموزیم

آفتاب چندین هزار مرتبه اززمین بزرگتر است ۰

حرارت سطح آفتاب به (۶۰۰۰)درجه سانتی گرید میرسد و هرقدر ازسطح آفتاب بطرف مرکز آن پیش میرویم حرارت به ملیونها درجه بالا میرود۰ قسمت داخلی آفتاب به نسبت‌حرارت زیاد و در خشان بودن آن قابل‌تحقیق نمیباشد ـ بنابران علمای نجـــو م قسمت خارجی آنرا مورد مطالعه خود قرار دادند ۰

گالیله اولین شخصی است که به مطالعه و تحقیقات فـزیکی خـورشید پرداخت.

او درسال (۱۶۱۰) اولین تلسکوپ را تعبیه کرد ۰بعد به تدریـج آلات دیگر ی اختراع گردید و روز بروز به مطا لعات خور شید افزود گردید۰

قسمت خارجی آفتاب رابه ســـه حصه تقسیم کرده اند :

۱: فوتو سفیر طبقهٔ سطحی‌آفتاب است که کره داخلی را احاطه کرده است ۰

لکه هائیکه در سطح آفتاب و جود دارد بعضی قسمت های فوتو سفیر را تاریک نشان میدهد ۰

گاز هائیکه در اطراف فوتو سفیر قرار دارد بنام اتموسفیر آفتاب یـاد میشود ۰

فوتو سفیر مولد انرژی ،حـرا رت و شعاع آفتاب بوده نور و حرارت‌آن به سیا رات نظام شمسی‌میرسد ۰

سطح فوتو سفیر دارای (۶۰۰۰۰) درجه سانتی گرید حرارت میبا شد۰ اگر سطح فوتوسفیر را توسط‌تلسکوپ های قوی بـه بینیم در سطـــح آن برا مدگی های موجدار (یعنی گرانیول ها) بنظر میرسد این برامدگی ها از مرکز آفتاب به سطح آن در اثرازدیاد حرارت وارد میشود ۰

۲ ـطبقه کرو موسفیر :

این طبقه فوتو سفیر را پو شانیده است ـکرو مو سفیر زیادتر ازگازات هایدرو جن تشکیل شده است ۰

حرارت طبقه کرو مو سفر نسبت به فوتو سفیر کمتر بوده رنگ‌شعاع آن سرخ است بعضی حصه های آن بر جسته است گاهی به ارتفاع چند هزار کیلو متر میرسد کـــه بنـــام ((پرا ینا نس)) یاد میشود ۰

۳ـطبقه کورو نا :

کورونا (تاج) حصهٔ فوقانی آفتاب است که به شکل هـالـــه دورا دور آفتاب را فراگرفته است ۰

در آفتاب گرفتگی کرو مو سفیـر و کورو نا بخوبی دیـــده میشود ـ کورو نا در آفتاب گرفتگی تام به‌قسم گاز آتشین نمایان میگردد ۰

حرکت وضعی آفتاب :

علما عقیده دارند که لکه هـــای آفتاب که در اثر انفجار هایدرو جن در سطح آفتاب بو جود می آیدهمیشه دریک نقطه قرار ندارد ۰

هر گاه لکه های بزرگ در ساحهٔ شرقی آفتاب دیده شود ـ دو هفتـه بعد لکه های مذکور در قسمت غربی آفتاب بنظر میرسد و بعد از نظـــر غایب شده و ده‌هفته بعد در حصـــهٔ شرقی آفتاب دو باره بنظر میر سد۰

بقیه در صفحه ۱۵

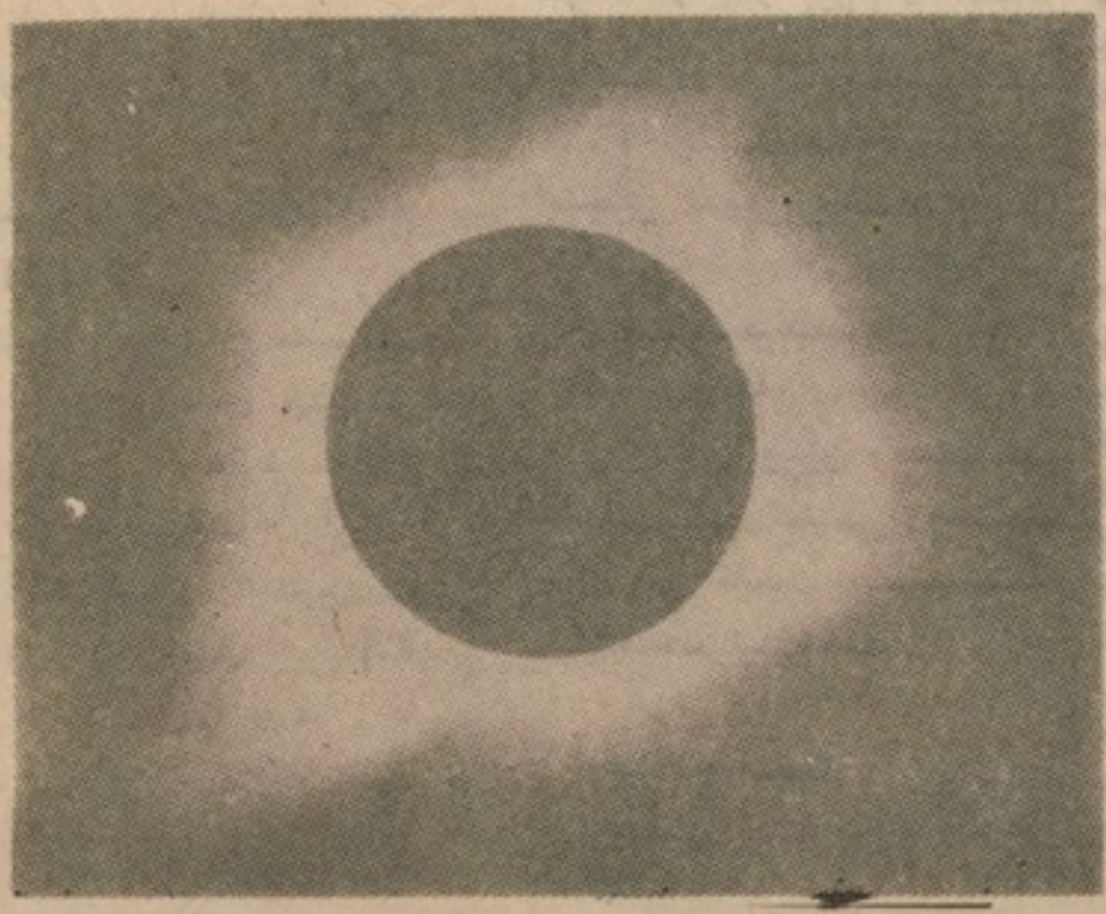

دکمکیانو انیس

اثر تجلا یوسفی

بینوا

قسمت دوم

اگر حوصله داشته باشیم همینطور بز ندگی خود ادامه بدهیم یقین دارم روزی خواهد رسید که من کار کنم و جبران زحمت های تو مادر مهر بان و قشنگم را بنمایم ۰مادر هم بنوبه خود برای اینکه دخترش را تشویق کرده باشد میگفت :مریم جان راست میگوئی ماحتما بآرزوی خود میر سیم تو مطمین باش که من ازکار وزحمت خسته نمی شوم بآن عادت کرده‌ام۰ مادر مریم که‌زن با شرف ودانسته بود چندین سال دیگر زحمت ورنج کار های طاقت فرسا را تحمل کرده انتظار می کشید تا دختر ش درس های خود را تکمیل نموده شامل کار شود. مریم که‌دیپلوم صنف‌دوازدهٔ‌خود راگرفته بود بخانه آمده برای مادر خود مژده داد و باا‌وبه مشوره‌پرداخت که تحصیلات خودرا بکدام رشته‌ادامه بدهد مادرش فکر کرده بدختر خود گفت مریم عزیزم حالا تو دختر جوان و فهمیده استی و نسبت بمن بهتر میدانی که چه باید بکنی هرچه تو خواسته باشی هما نطور بکن من حرفی ندارم مریم که از همه جا زیاد تر به محیط مکتب آشنا بود واز همه بیشتر درس و تحصیل رادوست داشت تصمیم گرفت که در آینده یک معلم خوب باشد وازاین راه بمطرخود خدمت نماید اینبود که متعاقب تحصیلات خودرا تکمیل کرده شامل کا رشد بدرس دادن متعلمین مشغول شدبرعلاوه بعد از وقت هم معلم خصو صی چندتا از شا گردان خود بود وازین راه یك اندازه پول بدست میآورد مریم دیگر بآرزوی‌خود رسیده بود اودختر شاد وخندان‌او بسیار مهر بان بود وازطرف دیگر مادرش بخانه های مردم کار نمیکرد مادر و دختر زندگی خوش و آرامی داشتند ۰معلم در اینجا ساکت شد دختر ها همه ازین قصه لذت برده بودند در ین اثنا پروین اول نمرهٔ صنف گفت :معلم صاحب قصه‌خلاص شد معلم گفت بلی قصه دختر بینوا خلاص شد امامن ازشما یک سوال دارم آیا جواب داده میتوانید پروین گفت بپرسید جواب میدهیم معلم از چوکی برخاسته پرسید دختر ها آیا شما آن‌معلم رامی شناسید شاگردا ن یك صدا گفتند : «بلی می شناسیم» آن‌دختر بینوا شما هستید دختریکه کتابچه نداشت ازجابرخواسته گفت معلم‌صاحب منهم می‌خواهم مثل شما معلم‌شوم مریم گفت: دخترجان هرکس کوشش کندبارزو ی‌خود میرسد من با توکمك میکنم فردا برایت کتابچه می آورم که‌درس بخوانی ودر آینده معلم شوی درین اثنا زنگ ساعت چهارم درسی بصدا در آمد ومعلم ازصنف خارج شدبعداز آن دختر ها داستان دختر بینوا را یاد داشتندومیدانستند که او کیست ۰

پایان

بقیه صفحه ۱٤

بیائید با هم جغرافیه

این تغییر موقعیت‌لکه ها بخوبی‌حرکت‌آفتاب را نشان میدهد ـو آفتا ب این حرکت را در (۲٤) روز و ۱٦دقیقه به دورمحور خود انجام میدهد۰

سوالات :

در اینجا برای‌معلوم کردن معلومات‌جغرا فیائی شما چند سوال طرح کردیم ـشما میتوانید به این سوالهاجواب بگو ئید ـ جوابات تا نرا بما بفر ستید ـجوابات صحیح به اسم‌شما در مجله نشر میشود ۰

۱ـ ازچه میدانید که زمین کروی‌است ؟

۲ـ اگر زمین حرکت نمیداشت درسطح زمین چه واقع می‌شد ؟

۳ـ چرا شب و روز گاهی کوتاه وگاهی دراز میشود ؟

٤ـ آیا خط استوا و خط سرطان‌را تعریف کرده میتوانید ؟

ترجمهٔ نا هض

جای ما در جهان

کـاکـا بسخـنان خو د ادامـه داده گفت‌ولی این مسافه‌کافی در ارتفا عات بلند نیز بنظر نمی باشد.فر ض کنید که از معلوم خواهد شد ممکن است بگوئید که‌تمام جـز یـر ه انگلستا ن عینا مانند نقشه ای‌که در اطلس موجود است دیده خواهدشد .

داود سخن کاکا را بریده گفت مگر رنگه نمی باشدوهم نامهای جاهای مختلفه ا ین جزیره رانخوا هد داشت پس چطور معلو م میشود ؟

کاکا گفت : بسیار هموار و بین آبی وسبز روشن کم رنگ به‌نظر خواهد رسید . چون صد ها میل بالای‌ابرها قرار خواهیم داشت و ابرها مانند دود سفید معلو م‌میشود

ازیك ارتفا ع چار صد میـل قسمت های زیاد ارو پا را نیز تشخیص خواهید نمو دو کنار دنیا(کره‌ز مین) مثـل یك‌منحنی کلان روی افـق مشاهده خواهدشد .

بهرام سوال کرد :تاچقدر فاصله ازز مین فاصله‌داشته باشیم که زمین را مانند یـك توپ‌کلو له مشا هده کنیم . کاکاگفت می توا ن گفت‌که‌از فاصله‌پانزده‌هزار میل‌ازارتفاع متذکره مانند یك تو پ‌کلا ن به‌نظر میرسد گر چه ز مین کاملا کلـوله نمی‌باشد زمیـن درهردو قطب یعنی قطـب شمال و قطب جنو ب بسیار بسیار خفیف هموار می‌باشد بلی‌آنقدر کافی هموار نیست که‌ازاین ارتفا ع مشا هـده بتوانید. قطب شما ل‌رااز یخ وبرفی که پوشیده شده فورا تشخیـص داده و شناختـه میتوانید این منطقه زمین‌مانند یك‌کلاه سفید معلو م میشود. درحقیقت از فاصله که ذ کر شدقادر خواهید شد تا رنگ های مختلف را که البتـه خفیف یا خیره خواهد بودبه بینید .کاکا خندید ه عـلاوه کرد هر گاه بخوا هید بر ای دیدن شکل ز مین به فضـا مسافرت کنید بلا شك قاره هارا تشخیص می توا نید هر گاه شك داشته باشید پیش از پیش به اتلس‌خود بد قت هرقاره رابه بیند .

برادر زاده ها که با د قت تمام گوش میدادند کاکااضافه کرد: هر گاه ده هزارکیلومتر اززمین فاصله داشته باشیم بسیار دلچسپ می شودزیرا به‌آسانی هر قسمت کره‌زمین رادیده می توانیم گر چـه زمین‌از فضا مانند یك توپ معلوم میشود مگر تمام قسمت های آن عین چیز نمـی باشد چه قسمتی از آن خشکه و حصه ای آب بعضی حصه ها گرم و بعضی قسمت هاسرد یاخنك می‌باشد .

پروانه خوا هش کرد تـا درین باره قدری تـوضیحـات بیشتر بد هید کاکا گفت‌گرم ترین حصه ز مین نز د یـك خط استوا مـی باشد جاییکـه آفتاب مستقیما و بسیار زیاد می‌تابد.

وسرد ترین منطقه ز مین هردو قطب می باشد که تماما ازبرف و یخ پوشیده ا ست.

علت دیگر نیز مو جـود است که چرا بعضی جا هـا نسبت بدیگر گر متر است،

بقیه در صفحه ۲۸

پدر کلان و دیپلوم

نوشته : فوستیل

ترجمه : حشمت خلیل ،ب

چقدر بهار درشهر مازیبا است هرسال من همراه پدرکلانم دررخصتی های بهار برای تماشای قو هابطرف دریای کوچك میرویم در چنین یك‌روز پدرکلانم دفعتا سر پل ایستاده شد وبطرف دریای کوچك نظر انداخته و بفکرفرو رفت وبعد آهی‌کشید.

من‌پرسیدم: پدرکلان‌جان‌چرا جگرخون هستی ؟ درجوابم سرش را تکان داده وپیپ خودرا بدست گرفت و گفت (این زن‌ها ،ازدست شان هیچ‌روزآرام نیستم .)

من‌بخواهر خوردم رینی فکر کردم ازهمین سبب بطرف دریا چه نظر انداخته وسرم راتکان دادم. و حرف اوراتائید کرد م .

دفعتا پدر کلانم گفت: آ خ مادرکلانت تنها بخاطریکه یك‌دیپلو م دارد خودرا بسیار میسازد. و من سرم رادوباره تکان دادم پدرکلا نم گفت:

((هر روزبالای مامردهاامرمیکند.))

من گفتم :

بلی حتی کتابچه املایم راهرروز میبیند، من این راگفته بطرف‌چمن ها روان شدیم درراه برای پدر کلا نم پیشنهاد کرد م که‌باید یك دیپلوم‌در شق باغبانی بگیرد پدر کلانم بشه عصبانیت گفت:

پیشنهاد آسان است امادر س خواندن مشکل . گفتم:

نخیر بابه‌جان راجع به باغبانی است من همرایت کمك میکنم و در ضمن تو هرروز همرای گل هاآموخته هستی وهر روز درختان حویلی راآب میدهی ودرس زراعتی رامن همرایت می خوانم بخدا قول است که همرایت کمك میکنم. پدر کلا نم چند دقیقه فکر کرده وچندی بعدجواب مثبت داد روز یکشنبه به پایان‌رسید وپدر کلانم شروع به‌درس خوا ندن کردمن برایش کتابهایی که‌راجع به نباتات نوشته شده بود میاوردم و خودش هرروز بدرس های نظری‌وعملی میرفت . یك روز مادرکلانم‌ازآشپزخانه صداکرد.

((باز کجا میروی و خودرا گم میکنی ؟))

پدرکلا نم خشك بجایش ایستاده ماندمن تیز صداکردم، که‌پیش آقای مولرمـ رود تا همرایش قطعه بازی کند .

پدرکلانم طرف من چشمك زده به آواز بلندگفت ((بلی‌بلی من قول‌داده بودم که‌میایم وحالا با ید بـرو م خدا حافظ .))

هرروز ما باید برای مادر کلانم دروغ میگفتیم که پدرکلانم قطعه‌بازی میرود تا اینکه یك روز مادر کلا نم خانم وآقای مولر رادید وبها نهٔ ما دروغ برآمد مامجبور شدیم تا یك بهانهٔ د یگر پیدا کنیم مثلا: او یك هفته دندان درد بود وهفته دیگر چشمایش در د میکرد تاپیش دا کتر رود وغیره وغیره اما پدر کلا نم هرروز وشب‌مخفیانه کارهای‌خانگی‌اش رامیکرد ومن همیشه کمك میکردم و مجبور میشدم که‌زیاد تر کتاب بخوانم تااینکه روز امتحان پدر کلا نم رسید من بوتهایش را همراه بوتهای خودم رنگ کردم کالای پاکم را پوشید م وبطرف شهر روان‌شدیم.

پدرکلا نم داخل یك اپارتمان‌شد ومن بیرون انتظار میکشید م تا اینکه بعداز یك ساعت پدر کـ لانم بیت خوانده خارج شد ودر دستش یك دوسیه کلان بود که در بالا یش نوشته شده بو د (دیپلوم).

خلا صه که ما در کلا نم بسیار خوش شد وبرای ماکیك پخت وچون که من بسیار کتاب خوانده‌بودم املا یم بسیار خوب شده بود و در امتحان صنفی ده‌نمره بردم ومادرکلانم دیگر کتابچه املا یم رانمی‌دیدوبالای مادیگر امر ونهی نمیکرد وپدر کلانم رفیق بسیار صمیمی ام شده‌بود.

(پایان)

یکی بود یکی نبود

ترجمهٔ خاورزاد

قصه درخت گلاب و گل مهتاب

شدند و روز بعد صبح وقت بـــراه‌افتادند تازود تر بخانهٔ خود برسند. خلاصهٔ هنوز نصف راه رانه‌پیموده‌بودند که درخت گلاب رفت ، زیـر درختی نشست و شروع کرد بگریـه‌کردن درخت گلاب گفت که یـــادت نیست مگر فرا موش کرده ای کـه‌خشوی ما چه گفته بود و نگفته بـود که وقتی من دوباره بخانهٔ او می‌ایـم‌باید اتش را دربین کاغذ بـرای او بیاورم و بدون وقفه گل مهتـــا ب‌نیز بگریه کردن شروع کرد کـــه براستی مراهم گفته بود که‌شال‌رادربین کاغذ برای او بیاورم. حال‌هردو بگریه افتادند وچنان زار زارگریستندکه دخترگی که بالای غشس گاوسوار بود و ازآن نز دیکی هامیگذ شـــت‌متوجه صدای آنان شد .

دخترك پیشس آمد وگفت که چـــراگریه میکنید؟ برای من بگوئید ممکن است کمکی ازمن ساخته باشد درخت‌گلاب گفت که مابسیار جگر خـــون هستیم از این خاطر گریه میکنیـــم میدانی که خشوی‌ما برای من گفته‌که برای او آتش را دربین کاغذ ببـرم و هم درهمین اثنا گل مهتاب گفـت که منهم باید برای اوشمال را دربین کاغذ ببرم .ما نمیدانم که چطور این مشکل خود راحل کنیم .دخترك‌گفت که پروانه دارد در دنیا هیچ چیـــز مشکل نیست هرچیز به ارادهٔ عقل‌حل میشود .بیائید،اوشما اول خانه‌میرویم در انجا چای و نان میخوریم و بعداز آن کوشش میکنیم که این خواستـهٔ هارا برآورده بسازیم .

نویسنده قصه کانراد هلفر ترجمه احمد اکبر توفیقی

شصتك

در زمان های خیلی قدیم یك تکری ساز زندگی میکرد که هفت پسر داشت . یك پسرازدیگر کرده کو چك تر بوده‌و پسر کوچکتر ین ازیك شصت‌کرده بزرگتر نبود تکری ساز خیلی غریب بود . روزی به زن‌خود گفت ای زن من‌هم از تکری سازی پول کافی بدست‌آورده نمی توانم که غذای خود را تهیه کنیم ما باید همراه‌پسر ها ی خود به جنگل‌برویم وآنها رادر آنجا بگذا ریم‌پسر کو چك که شصتك نامیده می‌شد تما م گپ ها را شنیده بود . صبح و قت از خوا ب برخوا ست وجیب های خودرا از سنگ چل های کو چك سفید پر کرد .

وقتیکه مادرو پدر آنها رابه جنگل بردند . شصتك آ خر همه می رفت‌ودر هر چند قدم راه‌یك سنگك می انداخت.

و قتیکه‌مادرو پدر از پسر های‌خود د و ر شدند . برادر های شصتك همه گریه کردند. شصتك گفت، برادر های عزیز گریه نکنید من سنگ‌در راه اندا خته‌ام .

وقتیکه‌زن و شوی در سر میز نان نشسته بودند و طعام می‌خوردند یك بار دروازه باز گردیدو شصتك وبرادرهای او آمدند مادر و پدر شصتك‌گفتند بیا ئید حالانان بخو رید بعداز چند روز مادرو پدرشصتك دو با ره غریب‌شدند ،دیگرچاره نیا فتند وباز مجبور شدند که پسرهای‌خود را به جنگل بگذا رند . شصتك بازکپ‌های مادر وپدرخودرا گوش کرده بود مادرو پدر پسرهای خودرا به جنگل بردند . شصتك‌آخر می رفت ازخا طری که چیزی نداشت . که درراه بیندا زد نان خود را خورد کرده درراه می انداخت‌و قتیکه مادر و پدر شصتك ازپیش آ نها رفتند. برادر های شصتك‌گریه‌کردند. شصتك گفت ای برادرها گریه نکنید من‌نان را درراه‌انداخته‌ام

ناتمام

به قلم شما

دو بیتی های محلی

نمی‌آید به‌چشم خسته‌ام‌خواب
دلم‌از دست عشقش‌گشته‌بیتاب
ندا رم یارو همرازی‌به‌بالین
نمی خندد برو یم غیرمهتاب

• • •

دلی ازفـر ط غم بیتاب دا رم
میان دیده خون وآب‌دارم
ازآن نامهربان امشب‌خبر نیست
دوچشم خسته‌و بیخواب دارم.

فرستنده احمد ضیاء قاسمیار

این هم بعضی نکات ارزنده‌درباره قدیمی ترین ها

قدیمی ترین ساعت جهان‌در کلیسای « سالیسبوری » انگلستان ساخته شده درسال۱۳۸٦ (م) .

قدیمی ترین شهر دنیـــا« زاوشیمی» در (۸۹۰۰ق.م) و«ژریکو» است که در(۸۷۰۰ق.م) درست شده است .

قدیمی ترین سینمای جهـــان«الکتریك تیاتر» درلوس‌انجلس است که درسال ۱۹۰۵ افتتاح‌شده است .

قدیمی ترین پیانو متعلق‌به(کریستو فوری) است که در سال ۱۷۲۰ درفلورانس‌ساخته‌شده است .

قدیمی ترین پل جهان در ترکیه است که در ســـال (۸۵۰ق،م) ساخته شـــده است .

قدیمی ترین نوشته .نوشته الواحی است . متعلق بـــه سومریان که ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده است .

فرستند : شکوره عظیمی

دکمکیانو انیس

ضرب المثلها

ـ درخت بی میـوه‌را کس سنگ نمی زند .

ـ درزمین خاره هرنوع گیاه می روید .

ـ زور کم و قهر بسیار.

ـ کورخود بینای مردم .

ارسالی شمیله رحیـم از نادر شاه مینه

• • •

غم رابه‌آب شستـــــه نمی توانی .

سخن خو ب خانه‌را آبـــاد میکند .

سخن بدخانه‌را خراب‌میکند.

ارسا لی حنیفه سلیما ن

تربیه

بهترین میر ا ثی که پدران برای فرزندان خود میگذارنـد تربیت خوب ا ست .

ارسالی لقمان‌نوابی

گوته

یوهان فولفانگ (گـو ته)شاعر و فیلسوف نویسنده توانا و مشهور آلمان به سال(۱۷٤۹) در شهر فرانکفو رت دیده بدنیا گشود، گوته ایـام‌جوانی را به تحصیل فقه و علم طب گذرانید ودر اواخر دل به‌ادبیات بست ، نخستین اثـر خود را درسال (۱۷۹۳) برشته‌تحریر در آورد .

گوته در تمام‌رشته های‌ادبی‌استاد بود . ونیز به علوم‌گیاه شناسی اطلاعات کا فی‌داشت،

درسال (۱۸۱۸) نا پلیو ن‌اول در یکی از شهرهای‌آلمان بدیدار گوته رفت و به اونشان‌لژیون دونورا اعطا کرد .

این شا عرمعروف درسال(۱۸۳۲) پس از هشتـاد وسه سال زندگی را پدرود گفت .

گوته آن شاعر وفیلسو ف‌معروف قرن (۱۸) برای کشور المان در رشته های ادبی وگیاه‌شناسی خد مات مفیدی کرد . گوته و آثارش بنظردوســـت‌دارانش دارای شهرت ابـــدی میباشد بعضی از آثار او قرارذیل است :

(شعر وحقیقت)،(یادداشت‌های من) (سکون دریا) وغیره.

نگارش : شاه ولی مایـــل‌احمدی متعلم صنف ششم‌مکتب حصه دوم نور ممحد شاه مینه

دریای‌آمو درکجاواقع‌شده‌است

دریای آمو یکی از بزرگترین‌دریا های افغانستان می باشد که از سلسله کو همهای پا میرسر چشمه گرفته به طـــرف شمال غرب به حرکت می افتدوبعد از آنکه از درواز افغانی وشوروی گذشت ۸۰۰کیلومترسرحد بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی را ساخته‌ودرحصه خم آب از افغانستان‌جدا شده به جهیل اورال می‌ریزد.

فرستنده پردل‌مهر پورمتعلم‌صنف ۸ مکتب سرای غزنی .

اختراعات و اکتشافات

میکرو فون را بـر لـیـزامریکایی در سال ۱۹۳۷اختراع نمود .

هلیکوپتر را برنان انگلیسی‌درسال ۱۹۱٦ ساخت .

ساعت جیبی را ژرژ گرد اهام‌انگلیسی در۱۷۵۰ ساخت .

ساعت دیواری را هوگوس‌هندی ۱٦۵۷ ساخت .

میکروب را لومی پاستـوردرسال ۱۷۸٤ کشف کرد .

مرض سیاه زخـم را داون‌فرانسوی درسال ۱۸٦۳کشف کرد .

جذام را هانس روبرت درسال ۱۷۷٤ کشف کرد .

دیفتری را فر دریك لوهرآلمانی درسال ۱۸۸٤ کشـف کرد .

سخنان بزرگان

حضرت محمد (ص) مـــی فرمایند: هرکه خودراشناخت، خدای خود را شناخت .

حضرت علی کرم الله‌وجهه فرموده اند: پاکدامنی وافتخار همیشه بر ثروت دنیا مقـــدم است .

سقراط حکیم می گوید : در وجود هرانسانی استعداداست فقط انسان ها را باید یاری‌کرد تابه و جود استعداد درخویش پی ببرند .

هلن کلر گفتـه اســـت : خوشبختی ایمانی است کـــه منتهی به نتیجه می شـــود

ومادام دولیر می گوید: دیدن لبخند آنهایی که رنج می‌کشند ا زدیدن اشك آنها دردناك تر است .

فرستنده: شکوره شکورعظیمی

بدان که

چهار چیز است د لیل بزرگی. علم را عزیز دا شتن ، بدی‌رابه نیکویی دوا کر دن ، خشـــم فرو بردن و جواب به صواب دادن .

فرستنده مریم نوابی

اشکال مختلف معاشرت بین انسانها

مجاز نیست که در مجالس همواره رشتهٔ سخن صرف در دست یک نفر باشد و به ارائه عقاید و افکار دیگران مجال داده نشود اگر شما می‌خواهید نظر خودرا بیان کنید. لطفا انتظار بکشید تا شخص دیگری که در حال سخن زدن است مطا لبش را بپایان بر ساند ۰قطع کردن سخن دیگران کار شایسته ای نیست ۰

سخن زدن تانرا باادای کلما ت کوتاه از قبیل «بلی» نه «خیر» خاتمه ندهید لازم است که لااقل چندکلمهٔ دیگری نیز بیفزائید مثلا ((بلی رفیق محترم حسن جان» «خو شبختا نه اینطـــور نیست» «متا سفانه نمی توانم» ۰۰۰۰

اگر شما چیزی را نفهمید یـــد ((چی؟)) نگوئید ۰بلکه مؤدبانه به پرسید ((ببخشید چه فر مودید ؟)) و یا ((عفو می خواهم نتوانستم سخنان تانـــرا بشنوم)) ۰ اعتراف کردن «من نشنیدم» «نفهمیدم» چندان مقبول نیست ۰

جملاتی چون ((این غلط اســـت)) «این احمقانه است» «این دروغ است؟ به هیچ صورتی در جریان صحبت مجاز شمرده نمی شود لازم است که همچو مطالبی به طرز ذیل ارائه گردد:

«تصور میکنم شما درین قسمـــت اشتباه می کنید» ((شمانیز می توانید مرتکب اشتباهی شوید))

((فکر می کنم شما راغلط فهمانده‌اند» وغیره.

وقتی که دونفر باهم گرم صحبت‌اند و دفعتا شخص ســـومـــی وارد مجلس آنها می شود نزاکت ایجاب می نماید که نامبرده را مختصرا از موضو عی که روی آن صحبت میشد آگاه سازند ولی پرسان کردن موضوع صحبت به شخص نو وارد لزومـی ندارد ۰اگر باوجـود آنهـم شخص مذ کور به موضوع علاقه می گیـرد در آنصورت جواب دادن به شکـــل

((هیچ ،هیچ ،چیز مهمی نبود)) بـی دقتی و بی احترامی محسوب می‌شود۰ اگر آرزو دارید که شخص تازه وارد روی موضوع صحبت تان مداخله نکند در آن صورت کا فیست بگوئید کـه

شما روی مو ضو عات تجارتی یـــا فامیلی یا کدام معاملهٔ دیگر که جز به شما به هیچ کسی دیگری ارتبـــاط نمی گیرد صحبت می کنید و اصرار بعدی شخص سوم البته به بی تربیتی

خود او دلالت می‌کند :

بعضی اشخاص برای انکه در جهٔ فهم و دانش شانرا برخ دیگـــران بکشند دوست دارند تا الفاظ خارجی و جملات ثقیل و بغرنجی که حتـی در غیاث اللغات (فرهنگ ها) نیـــز یافتن معنی آنان به مشکل میســـر میگرد استعمال نمایند ۰خاصتا بعضی

از محصلینیکه مدت کم ویا زیادی بخارج از کشور سفر کرده اندبه‌این عمل بیشتر مبادرت می ورزند ویاخود بعضی اشخاص که تازه به مطالعهٔ کتب آغاز نموده اند و میخوا هند فوراء خود شانرا در ردیف علما و دانشمندان قلمداد کنند بیش از همه به استعمال کلمات خارجی و ادبی فوق العاده مشکل دست می زندتا بتوانند آنانیرا که در رشتهٔ مورد صحبت هیچ معلو ماتی ندارند ویا تا هنوز پا از سرحد کشور بیرون ننهاده اند و اندو خته ناچیزی ازعلم و دانش دارند مات کنند و زیرتاثیر گفتار خود آورده به شکست مواجه سازند باید اعتراف کنیم که همچو اشخا ص راه نا درستی را درپیش گرفته‌اند و کسا نیکه هشیارند و آگاهی دارند قادر اند حدود تربیهٔ او را ازلا بلای الفاظ و کلمات شان تعیین کنند .

خندهٔ قهقهه ،باز کردن دهن اضافه ازحد طبیعی آن، یا خندیدن کنایه آمیز و پرمعنی یا تحقیر آمیز شاهد بارز بی تر بیگی شخص است.

خند یدن که از حالت طبیعی خود تجاوز کند تاثیر حقیقی خودرا میبازد اشخاصی که می خواهند در صف انسا نان باتر بیت قرار بگیرند ابدا چنین نمی کنند . اگر مردی‌در برابر زنان از استعمال همچو کلمات که دو معنی را میر ساند کار میگیرد زنان (دختران) نباید بخندند ،بهتر است وضعی را بخود بگیرند که گویا اصلا نشنیده اند .

اگر شما احساس می‌کنیدکه اشتراك شما در صحبت دیگران محلی دارد و پس از حاصل کردن یقینی به‌ارائه مطلب میپر دازید کار معقولی کرده اید .

شامل تعر یفات و اصطلاحات علمی، ا دبی، و اجتماعی

مؤلف :محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۳

خط افقی (ه): خطی که به امتدادسطح آب باشد آنرا خط افقی گویند.

قابلیت تراکم (ف) : حجم اجسام توسط فشار کاسته میشود که این خاصیت اجسام‌را قابلیت‌تراکم‌میگویند.

کیمیا :علمیست که از تغیرات و تبدلات دائمی و اصلی اجسام بحث میکند .

گل (ب) :گل‌قسمت رنگین وزیبای‌نبات است که‌به انتهای ساقه یاشاخه میروید و در نباتات مختلف برنگ‌و بوی مختلف مشا هده میشود .

تیتو سفیر (ژ) :طبقهٔ لیتو سفیرعبارت از قشر سخت زمین است که تمام خشکه ها وسطح زیرین ابحاراز آن ساخته شده .

لیتو سفیر (ژ): طبقهٔ لیتو سفیر مخلوط (ک): هرگاه مواد مختلفه طوری با هم مخلوط ساخته شوندکه‌خواص خودرا محافظت نمایند مخلوط نامیده میشود.

نیم دائره (ه) :قطر دائره رابدوحصهٔ مساوی تقسیم میکند و هرحصهٔ منقسمهٔ رانیم دائره میگویند .

ولا نس یاقوهٔ اتحاد عناصر(ک):

عناصر یا اجسام بسیط مانندهاید روجن آکسیجن ،آهن ،سلفر و غیره باهم دیگر اتحاد نموده‌اجسام‌مرکب را بوجود می آورند قوهٔ که‌این عناصر را باهم‌متحد میسازد تامرکبات‌را تولید نمایند بنام ولانس یاد میشود .

آب تر ازو (ه) : آله ایست که‌جهت افقی نمودن‌طول وسطح اشیاء بکار میبرند.

اتموسفر یاجو (ژ): عبار ت ازطبقهٔ تمام غازاتی است که‌زمین را احاطه نموده ویا حیات واقلیم روی زمین‌رابطه مستقیم داشته ودر تغییر دادن طبقهٔ لیتو سفیر نقش مهمی با ز ی‌میکند.

برگ(ب): برگ قسمت مسطح‌وسبز رنگ نبات است که‌ازاطراف ساقه یا شاخه میروید ودریك نبا ت به‌تعداد زیاد وجود دارد.

پرکار (ه) : یك‌آلهٔ فلزی است‌که‌بشکل یك زاویه ساخته شده دارای دوپارچه است یکپارچه آن دارای یك‌سوزن وپارچه دیگرش محلی‌برای‌قایم کردن پنسل دارد. از حصهٔ مفصل‌زاویه بین دوپارچهٔ مذ کور خوردو کلان شده می تواند وبرای ر سم کردن دایره‌ها وقوسها بکارمیرود.

ترقیم اعداد (ح) : عبارت از نشان‌دادن تمام اعدادسلسلهٔشمار بواسطهٔ ترکیب‌ده رقم می‌باشد.

جسم (ه) : هرچیز یکه دارای‌وزن وابعاد باشد جسم است اجسام رابچشم دیده وبدست گرفته یا بادست لمس کرده میتوانیم.

حدود خط (ه) : خط ازحیث حدودبدوقسم است:قطعه‌خط ونیم خط.

خواص خصو صی اجسام (ف) :بعض خواص فزیکی مخصوص بعض اجسام می‌باشد. چنین خواص ر اخواص خصوصی اجسام میگویند.

دایره (ه) : سطحی است که بواسطهٔ یك خط منحنی بسته احا طه شده وتما م نقاط مذکور که محیط دایرهٔ نام دارد ازنقطهٔ ثابت موسوم بمرکز بیك فاصله واقع می‌باشد.

راس زاویه (ه) : مبداء دو نیم خطی که‌زاویهٔ راتشکیل داده اندراس زاویه نامیده میشود.

زمین شاسی تاریخی (ژ):تقسیمات‌وتحولات خشکه وبحر رادر اعصار مختلفهٔ ژیولوژی تعقیب نموده و ازسر گذشت حیا ت وتحول آن‌بروی زمین بحث میکند.

سطح مستوی(ه) : سطحی است که‌تما م نقاط کنار یك خط کش‌برروی آن‌منطبق گردد.

شعاع دایره (ه) : خط مستقیمی‌است که مرکز ومحیط دایره را باهم وصل‌میکند.

صورت‌کسر(ح): اگر یك شی بچندحصهٔ مساوی تقسیم گردد حصه یا حصص گرفته شدهٔ آن صورت نامیده‌شود. مثلا در کسر ٤بره که ٤ عبارت ازصورت‌است.

ضلع مثلث (ه) : هریك ازسه‌قطعه خطی که مثلث رامحدود کرده ضلع نامیده میشود .

عرض مستطیل (ه): اضلاع کوتاه‌مستطیل راعرض مستطیل گویند.

فارمو لا(ا): فارمو لایك افادهٔ‌جبریست که قاعدهٔ حسابی رابصورت مختصر اما بسیار عام ارائه‌میکند.

قاره یابر اعظم(ج): آن خشکهٔ بزرگ روی زمین راگویند که‌دربین آن ممالك وشهر های بسیاری وا قع شده باشد.

کانال(ج): آب باریکیست که دوخشکه را از هم جدا ودوآب رابهم پیوست میکند وبدست انسان ها کنده‌شده .

• یك گذرگاه آبی است‌که بین دوقطعه کلان آب برای گذشتن جهازات وکشتی هاکنده شده باشد.

گز(یارد) (ح) : برای اندازه کردن‌طول استعمال می‌شود.

ماده (ف): هرچیزیکه دارای وزن‌وحجم باشد، ماده نامیده میشود.

ناصف زاویه (ه) : خطی که‌زاویه‌رابدو حصهٔ مساوی‌تقسیم کند ناصف زاویه گفته میشود. واحد(ح): یك دانه یایك مقدار معلوم هر چیز راواحد میگویند مثلا : یك‌قلم، یك سیر آردو..

هفته(ح) : هفت شب روز رایك‌هفته میگویند که‌از روز شنبه شروع وبروز جمه ختم می‌شود.

بقیه صفحه ١٦

سرد تر می باشد کاکا گفت واقعا همین طور استو دلیل آنرا برایتان میگویم : هوای دور ادور جها نما (زمین) مانند لحا فی است که‌انعکاس گرمی آفتا ب رابطر ف‌آسمان جلوگیری می نماید . بنا بااصطلاح جا های گر م ونرم ترمواضعی می باشد که از ضخیم ترین لحا ف هوا یی برخوردار باشد . در با لا ی کوها(قله کو ها) نا ز ك‌ترین لحاف هوایی را دارا می‌باشند ممکن است که در روز گر م شوند مگر از طر ف شب بسیار سرد می شود ز یرا حرارتی را که دررو ز گرفته اندبسر عت درشب فرار می کند. هرگاه به‌اندازه کا فی بالای‌کو های بلند با لا روید درتمام موسم سا ل برف موجود می باشد حتی درنقطه استوایی که آنرا خط برف‌می گویند.

بهرام پرسید که خط برف که ارو پایی ها آنرا سنولاین می گویند چقدربلند می‌باشد کاکا گفت در حصه خطاستوا پیش از آن که به برف برسید باید ...١٨ فت بالای کوه بالا بروید مگر هر قدر به قطبین نز دیکترشوید بارتفاع پایین تربه خط برف می‌رسید . خط بر ف در قله ایورست به بلند ی ...١٦فت ودرکو های آلپ به بلند ی

بقیه در صفحه مقابل

بقیه صفحه ۲۸

جای مادرجهان

...۹ فت دیده میشود در حالیکه در کو های نا روی (به‌قطب نز دیك است) به ارتفاع ...۵ فت خط بر ف تصادف می کند بدو ن شك البته در قطب شمال و قطب جنوب بر فو یخ به سویه سطح بحر مو جود است.

پروانه سوال کرد : شنیده ام‌که درشما ل افریقا تما ما دشت است اگر واقعیت داشته باشد علت چیست ؟

کاکاگفت : دروسط ا فریقا جنگلات مو جوداست ونمیدانم که‌چرامانند علفهای که‌درباغها میروید در تمام ساحه افریقا تیت نمی شود درآینده درین مورد صحبت خوا هیم کرد فعلا از بهرام سوال می کنم بشما بگوید دلیل عمده اینکه چرادر درصحرا جنگلا ت‌وجود ندارد چیست بهرام میتوا نی بگویی؟

بهرام گفت : علت اینست که‌در آنجا باران‌نمی باردکاکا گفت درست است همه انواع مختلف کشور ها و مناطق مربوط به بارانی بودن وخشك بودن شان است و همین متعلق به گر می یا خنکی می باشدوتمام این‌حا لات درکره خاکی که ماآنرا جهان می‌نامیم وجود دارد.

کاکاگفت صحبت خود را امروز بهمین جا خا تمه می دهم.

بقیه صفحه ٤

نامه طویل

درینجا نیز طوریکه من شنیده‌ام بسیاری اشخاص میگفتند که‌کمکیا نو انیس ازاطفال است باید توسط اطفال نوشته شود درحالیکه ما بایدازمجلات چیزی بیاموزیم نه‌اینکه تخته‌مشق ما باشد اگرمطالب را این‌همه کسان‌تهیه نکنند باید سویه اطفال هم‌آنطوریکه است باقی بماند به‌هرصورت با ید بگویم که خوب شد آنها ئیراکه برای ما مهربان هستند وهمیشه فکرمیکنند سطح دانش مابلند برود شنا ختیم ماهم آرزوی خدمت رادر آینده برای هریك ازمردمان مملکت خویش داریم واحترام مابرای اینها بیش از آنچه خواهد بودکه‌برماحق دارند.

دراخیر باید بگویم که‌درمیان‌دوستان مایکی هم برادر من است که‌درنوشتن این نامه بامن کمك کرده من‌هم از ایشان تشکرمیکنم.

وژمکی امینی از مکتب محبوب سلطانی

بقیه صفحه ۳۳

برادران تیز هوش

فرمانروا نگاهی از پنجره به با غ انداخته ودید که انارهای همه درختان باغش سبز وخام اند.

فرمانروا درحالیکه ازتیز هو شی برادران متعجب شده بود به آ نها گفت:

آه‌بلی، واقعا هم که شما ثروتمند نیستید ولی درمقابل ازگنج پر بها ی عقل‌وذکاوت برخوردار هستید.

(پایان)

بقیه صفحه ورزش

بازی‌های اطفال بومی های امریکای شما لی

تیم مقابل میکوشند تاخریطه‌را با چوب خود بر گر داندو وسپس بطرف گول تیم دیگر بیندا زد یابه ر فیق تیم‌خود پاس بدهند درآخر بازی هر تیمی که‌بیشتر گو ل نموده‌بود برنده شناخته می شود .

قمر وغوتی دوستداران مجله

تهیه کننده: نادیه

چگونه لباس بپوشیم

دختران وپسران عزیز !

درینهفته دونمونه ازجاکتهای پسرانه ودخترانه را برایتا ن انتخاب نمودیم ، برای بافت این دو جاکت از هونهای به رنگ سرخ وسفید استفاده شده است .

جاکت پسرانه که بافت آ ن ساده بوده (یك راه راسته و یك راه چپه) قسمت پیشرو وپشت سر جاکت ۱۲ قسمت های قول از هون سرخ بافته شده، قسمی که در عکس مشاهده می کنید از قسمت قول به بالا ا زهون سرخ وسفید قسم راه دار بافته شده است.

جاکت مذکور کلاه دار بوده ودر قسمت پیشروی دارای یك زنجیر است که با بسته شدن زنجیر جاکت یخن بلند و گرمی بوجود آمده است .

جاکت دخترانه بصورت یخن بلند بافته شده است که آستین ها وقسمت یخن آن ازهون سفید و باقی جاکت یعنی قسمت پیشروی‌آن‌توسط هون‌های سرخ وسفید نقش های مقبولی بافته شده کـــــه‌به زیبایی جاکت افزوده است.

با دو جاکت مذکور پطلو ن‌های سرخ که بارنگ جاکت مطابقت دارد پوشیده شده،هم‌چنان می توانید از هونهـــای سرخ وسفید دستکش بافته وبااین نوع جاکت بپو شید البته باید متذکر شویم درصورتیکه‌این دو نمونه مورد دلچسپی تان قرارگرفت علا وَه از ین‌دو رنگ میتوانید از رنگهای سفید وسر مه‌یی ، سفیدوسبزوسیاه وسفید برای بافت این نوع جاکت ها استفاده کنید .

اطفال صحتمند

تیمور شاه زلمی

شکیلا رفیقی

فروزان

بازی‌های اطفال بومی های امریکای شمالی

وقتی بومی های امریکـــای‌شما لی (که آنها رابه نـــام هند ی های امریکا یی یاد می‌کنند) قسمت بیشتر وقت خود را به‌بازیچه هاو ساعتیری‌ها سپری میکردند . بازی‌های شان را از ساده ترین بازی‌تا مسابقات بزرگ بین قبائل که چندین صد نفر در آن‌سهم‌می گر فتند دربر میگرفت

بعضی ازبا زیها ی شان‌چون‌ما ر برفی وخور جین در قطار بازی های مهم دنیا شا مل‌شده‌می تواند .

توپ شوت کرد ن

درین‌بازی در گرو پ اطفال‌به تعداد ۸ـ ۱۲ نفر تعیـــن می‌شود سن اطفال شا مل‌این‌با زی ده تا چهارده می‌باشد.

درین بازی سرعت وچالاکی‌اطفال درو قت شوت کر دن توپ مهم است .

بازی به تر تیبی آغاز می‌یابد که اطفال بالای خط شروع بصورت قطار به فا صلـــه‌شصت تا هفتاد فت از خط‌گول می‌ایستند، اطفال هردو تیـــم‌به نوبت یك توپ را از خط شروع‌طوری شوت‌می کنند که‌به‌نصف میدا ن برسد وباردیگر دویده آنرا از نصف میـــدان‌شو ت کند تااز بین دو پایـه گول که‌بفا صله ده فت بالای‌خط گول نصب شده اندبگذارد هرگول یك نمره دارد،در آخربازی تیمی که نمره‌بیشتـــر داشت برنده محسوب میگردد.

گول بازی

درین بازی اطفال به سـن‌چهارده تا هفده سا له‌سهـــم میگیرند ،لوا ز م با زی عبارت‌از دو خریطه لوبیا اســـت، خریطه‌های لوبیا را گرفته به‌انجام های آن یك‌یك فیـــر دوخته میشود . یك‌یك عـــدد چوب محکم نمونه دنده ها کی به‌هرنفرداده میشود . خریطه ها، باید ذریعه چوبها حرکت داده شوند . هیچ کس حـــق تماس بادست یاپای به‌آنها را ندارد ، هدف این است تـــا خریطه رابا چوب بطرف گول پرتا ب نما یند .

میدان بازی شبیه میـدا ن فتـبال بـــوده ودر هـــر د و هردوانجام آن یك یك گو ل‌به عرض ده فت ذریعه دو پـا یه چوبی ساخته می شود تیم‌هـا بنام قبایل‌یامحافظ‌گول‌وکپتانها بنام رؤسای قبا یـل سهـم می گیرند . کپتانها بـــرای انتخاب سمت میدان شیر خط می اندا زند . بازی راکپتـــان هردو تیم با انداختن خریطه‌ها ذریعه چوب خود بطرف تیـم مقابل شروع می‌کنند. اعضای

(بقیه در صفحه)

دکمکیانو انیس

برادران تیز هوش

ترجمه: حبیب رفیق

قسمت دوم

برادران ازهمان دور متوجه بودند که‌خدمتگاران صندوق را ازکدام طرف آوردند وچگونه آنرا نقل میدادند و چگونه آنرا بروی زمین‌گذشتند.

فرمانروا پرسید: ای دزدها ! حالا بگوئید که داخل این صندوق چه‌است؟ برادر بزرگ پاسخ داد: فرمانروایکبار گفتیم که مادزد نیستیم، درین‌صندوق یک شی مدور و کوچک قرار دارد.

برادر وسطی افزود: یک انار .

وبرادر کوچکتر جملهٔ برادروسطی راتکمیل ساخته وگفت : یک اناریکه هنوز کاملا نرسیده و خام است .

فرمانروا به خدمتگاران گفت:صندوق را اینجا بیاورید !

وقتی صندوق آورده شد سرآنرا برداشته ودیدند که واقعا درآن‌صندوق بزرگ صرف یک دانه انارخام قرار دارد.

فرمانروا تعجب کرده وانار رابه حاضرین تالار نشان داد. بعداز آن رویش رابه مالک شتر کرده و گفت: نه‌اینها دزد نیستند ، حقیقتا هم که تیز هوش هستند، برو وشترت رادر جای دیگر جستجو کن !

همه کسانیکه درتالار بودند از ذکاوت وتیز هوشی برادران سخت متعجب شده‌بودند ولی آنکه بیشتر از همه تعجب کرده بودفرمانروابود.

فرمانروا دستور غذاهای عالی داد وخوش شخصا ازبرادران پذیرایی کرد. بعد ازآن به‌آنها گفت: شما گناهی ندارید ومی توانید هر جائیکه دلتان خواسته باشد بروید ولی قبل از رفتن یک‌چیز رابه نوبت واضح سازید وآن اینکه شماازکجادانستید که‌این مرد شترش راگم کرده وچطور نشانی های آنرا فهمیدید.

برادر بزرگ پاسخ‌داد: من اثر پاهای بزرگ شتر رابروی خاک جاده دیدم واین ردپای خیلی تازه و نوبود وبعدهم که‌مالک شتر شتابان خودرابما رساند ،فهمیدم شترش را جستجو میکند.

فرمانروا گفت: کاملا درست و لی کدام یک ازشما دریافت که‌چشم چپ شتر کوراست ؟

برادر وسطی در جواب گفت: این رامن دریافتم.

فرمانروا پرسید: چطور احساس کردی که‌چشم چپ شترکور است یقینا که‌از چشم شتراثری برروی‌خاک باقی نمانده بود .

برادر وسطی گفت : این را ازآنجا دریافتم که‌نباتات طرف راست جاده همه اش خورده شده‌وطرف چپ دست نخورده بود.

فرمانروا با آواز بلند گفت: اینهم درست ،اماکدام یک ازشما فهمیدکه یک زن ویک طفل بالای شتر سوار بوده است .

برادر کوچک گفت : این‌را من فهمیدم زیرا دریک حصهٔ راه برروی ریگ‌ها که‌شتر درآن زانو زده بود اثر موزه های یک زن وبطرف دیگر آن چاپ های پای طفلی بنظر می‌آمد.

فرمانروا گفت: همه اش حقیقت دارد ولی‌ازکجا دانستید که درصندوق یک‌دانه انارخام قرار دارد این برای من یک‌اندازه غیر قابل تصور است.

برادر بزرگ جواب داد: صندوق رادونفر حمل میکردند ولی‌دیده میشد که‌صندوق خیلی سبک است وقتی‌آنرا بروی زمین گذاشتند من شنیدم که یک شی مدوری ازیکطرف صندوق بطرف دیگر آن لول خورده وبدیوار صندوق اصابت کرد.

برادر وسطی گفت: من هم متوجه بودم که‌صندوق را ازجانب باغ‌آوردند واین شی مدور هم بجز انار نمیتوانست چیز دیگری باشد زیرا پهلوی قصر شما باغ اناری قرار دارد.

فرمانروا گفت : صددر صد درست است .

بعدهم از برادر کوچک تر پرسید : خوب، توچطور توانستی بفهمی که در داخل صندوق انار خام قرار دارد ؟

برادر کوچک درجواب گفت: مطابق بافصل سال، حالاهمه انار ها خام و نارسیده اند ، من‌می توانم بشما قناعت بدهم .

این راگفته وباانگشت باغ رابه فرمانروا نشان داد .

بقیه درصفحه ۲۹

بقیه صفحه ۲۱

خروس و روباه

بشما هم‌ضرری برساند، سگها گفتندخیرما چالاکتراز او هستم ومیدانیم‌که همرایش چه‌کنیم ،آنوقت عوعوکنان‌به‌داخل آن‌خانه شدند وبه روباه گفتند که‌از خانه خرگوش بیرون شود، مگرروباه که ازابتداء چارهٔکار را سنجیده بود ازبالای الماری جوابداد پوهو۰۰۰شماواین سخن ؟!

اگـــر بز و دی از یـــن خا نـه بیر ون نشو یـد با ایـــن تختـــه سنگ بزرگ فرق‌تانرا خواهم شکست‌سگهاکه خطررا متوجه خود دیدند پا به‌فرار نهادند، خر گوش‌با شنیدن‌این‌مطلب بازهم بگریه شروع کرد،هنوز گریه اش تمام‌نشده بودکه گرگی نزدیکش آمدو گفت:گرچه درین موقـــع گرسنگی طعمهٔ خوبی برای‌من شده می‌توانی مگر باآنهم گذشته از آنکـــه آسیبی برایت نمیر سانم کمک هـم‌همرایت مینما یم بگوچرا گر یـــه داری ؟

آنوقت خر گوش ماجرا را سراپابه گرگ قصه کرد و ازبی مروتـــی روباه یادنمود، گرگ گفت غم‌وغصه‌رادر خود راه مده۰من همین اکنون‌بجان روباه میروم ،اینرا گفته و خود رادرخانهٔ چوبی رسا نیده و باصـــدای و حشتنا کی فریاد بر آورد :روبـاه‌محیل زود باش از خانهٔ خر گـوش بیرون شو !

اما روباه از بالای الماری جوابدادبیشتر اذیتم نکن و ازینجا برو درغیر ان بااین تخته سنگ بفرقت خواهـم کوفت ، وگرگ تانام تخته سنگ‌را شنید پابه فرار نهاد ۰بازهم‌خرگوش بود وگریه وناله اش ،که خـــرس بزرگی رسید وگفت :بیچاره خرگوش ۰۰۰ چرا گریه میکنی ؟

ـچطور گریه نکنم ،درین گرمـــی نموز روباه آمد و خانه ام را گرفت و خودم رابیرون کرد خرس گفـت: اینکه گریه ندارد من میروم و او را ازخانه ات بیرون می اندازم،خرگوش گفت: کاش میتوانستی این کمک را نمایی ،او حیوان زیاد چالاک است، دوسگ کلان و یک گرگ هم بقصد کشیدن او روان شد مگـر کـــاری نتوا نستند من مطمئن هستم که‌توهم موفق شده نمیتوا نی ۰خرس گفت: چراچرا ۰۰۰ میتوانم و آنوقت بسوی خانهٔ که روباه‌آنجا زندگی داشت دوید وقتی بخانه داخل شد با فریاد بلند گفت :روباه اگر خانه خرگـوش را بزودی تخلیه نکنی وضع بدی‌خواهی داشت ، روباه باشنیدن حرفهای‌خرس بخنده شده و گفت :معطل نشوحیوان گستاخ ورنه این سنگ بزرگ بـــه فرقت خواهد خورد ،خرس هم کـــه دید توان مقابله با روباه را نـدارد فرار را برقرار ترجیح داد، خرگوش که دیگر کاملا خودرا شکست خورده احساس میکـرد بگریه ادامـه داد، درینوقت بود که خـروس کیك کـی کنان از نزدش گذشت و تادید کـه خر گوش گریه میکند پیش آمـــد و پرسید :خر گوش قشنگ اینهمه گریه برای چه ؟خر گوش باز هـــم با پنجال های خویش گریه هایش

بقیه درصفحه ۳۵

بقیه صفحه ۲۲

انسان و استفاده ...

بعضی به صید می پر دا زند و عده ای هم دربسته بندی پا ك کردن ونمك زدن آن اشتغال دارندو هم هستند کسانیکه وظیفه تر میم‌کشتی هارا به عهده دارند از هزا ران سال بدینطرف بحر یکی از بز رگتر ین منبع غذا برای انسا نها بوده است ولی انسان تنها به استفاده از ماهی دربحر قناعت نکرده و چیز ها ی دیگری راهم در یا فتند که اینك به شرح آن میپر دازیم .

اسفنج :

تصو یر صفحه مقابل شخصی را از کشور یونان نشان میدهدکه درشرق مدیترانه به آب فرورفته وبه جستجو ی اسفنج می پر دا زد وآنرا بدست می آورد .

این آب باز کلاه مخصو ص ولباس رابری و بو ت آب بازی را پو شیده وازطریق نل را بری که‌با کلا هش وصل است از بالا هوا ی تازه‌برایش می رسد .

آنها بدنبال‌صدف واسفنج می‌روند وساعت ها در زیر آب‌می مانند هر غواص با وسا ئلیکه دارد تادوساعت را میتوانند در زیر بحر بماندآنوقت دوباره بیرو ن شده بعد از یك‌توقف دوباره‌برای دوساعت دیگر به کا ر خویش ادامه مید هد .

تمام اسفنج هاییکه می بینیدتوسط آبباز ها ازبحر بدست نمی آید زیرا اسفنج ها تنها در آبهای کم عمق وگرم پیدا میشود آنهم در شرق مدیترانه وسواحل فلو ریدا درامریکا است‌از ینرو اسفنجیکه از بحر بدست می آید چون مقدار ش خیلی کم است خیلی پر قیمت است.اسفنج های بازار اکثرا مصنو عی می باشد.

مروارید و صد ف:

زنان وقتی بیك محفل میرو ند بعضا زیو را تی را بخود می بند ند که همه اش از بحر بدست آمده دکمه های بسیاری از زنان‌از چیزی ساخته شده که بنام صدف یاد می شود.

از مروارید دستبند ، گو شوا ره میخك، بازو بند ، انگشتر و غیر ه چیز های زینتی می سازند .

مروارید معمو لابا صدف یکجابوده وازمحلیکه صدف در آنجا است مروارید نیز بو جود می آیدوبهترین محل زندگی صدف ها ومروا ر ید آبهای کم عمیقیست که در امتداد ساحل قراردارند وصد ف میتوا ند روشنی کافی را که ضرور ت دارد بگیرد .

آبباز ها مجمو عاصدف و مروارید را ازآب بیرو ن می آورند وبعد آنرا جدا مینما یند ، درین او اخر یکنوع مروا رید گرانبها را کشف کرده اندکه در میان صد ف مو جود است گرچه که‌پوست صد ف هم یك چیز گرانبها است و لی زما نیکه بستهٔ کامل صدف را باز می‌کنند انواع مختلف مروا رید وصد ف را از میان ن میتوانند بدست آو رد .

تاحال یکنوع مروارید را می شنا ختند که بنام مادر مر وا ر ید یاد می کردند که ازآن برای سا ختن دکمه ها، دسته چاقو ،شانه و غیره استفاده میکنند .

بقیه صفحه ۳٤

خروس و روباه

را پاك کرده وگفت :چطور گریه‌نکنم افتاده بود بیان کرد. خروس هم مانند دیگران وعده داد که او راکمك میکند وتا خواست روان‌شود خرگوش گفت :خروس عزیز تلاش توبیفایده است آخر گرگ خرس و سگها که ناکام بر گشتند تو هرگز نخوا هی توانست اما خروس گفت :خیرمطمئن باش من هرگز ناکام بر نخواهم گشت ،آنوقت خروس رفت و یك داس کلان را پیدا نموده مخفیانه به اتاقی که روباه بود داخل شد وبدون آنکه روباه ملتفت شود در حالیکه داس نزدش بود از عقب الماری پر زده وبالای بخاری نشست رو باه گفت :از بالای الماری پائین شوورنه همین اکنون پوست هایت را ازتنت جدا میکنم خروس گفت :تو دروغ میگوئی مگر این داس رانمی بینی اگر پائین شوی بااین داس کله ات را ازتنه ات جدا میکنم ،گذشته از آن حیوانات دیگر نیز همه در بیرون منتظر فرصت اند ،روباه تا داس را نزد خروس دید و نام حیوانات‌دیگر را شنید فرار نمو د واز آنجا ناپدید شد و بد ینتر تیب خرو س باب کار بردن یك حیله توانست دشمن دیرینه اش روباه ، این حیوانی که سمبول حیله ونیرنگ است متقاعد ساخته به فرار مجبور سازد و بدینوسیله برای خر گوش خدمت بزرگی را انجام دهد .

بیائید بخندیم

تهیه و تر تیب از بتول بشیر

ازماجراهای کندل خان

روزی پسر کو چك کند ل‌خان دریك ظرف آب نگاه کر د و عکس خود را در آب دیـــدفورا نزد پد رش رفت وگفت:

ـ پدر جان در ظرف آب یك آدم بود که من از دیدن آ ن ترسیدم. کندل خان با عجـله بالای ظرف آب آمد و دید که پسرش راست‌گفته باعصبانیت‌ظرف آب را بز میـــن زد و گفت:

ـ مردکه بد تر کیـــب خجالت نمی کشی در ظرف‌آب پت می شوی و پسر مرا میترسانی ؟

«ارسالی کریمه، عادل الیاس»

حسا سیت !

روزی معلم مضمون طبیعی به شا گردان گفت هر کس در مقابل هر چیزیکه‌حساسیت دارد به‌آن دست‌نزند، چندروز بعد معلم از شا گردی پرسید که طبیعی چیست آنرا تعریف کن چون شاگرد آما د گـی نداشت گفت:

ـ معلم صا حب من درمقابل نام طبیعی حسا سیت دارم .

«ارسالی شیو رام خوشبخت»

ورم سینه

مریضی بدا کتر مراجعه‌کرد واز درد سینه وپهلو شکا یت کرد. داکتر پس از معا ینـــه مختصری گفت:

ـ بلی بالای سینهٔ چپ شما کمی ورم دارد... باید ورم را ازبین ببرم. مریض فوراحرف داکتر را قطع کرده گفت:

ـ نه داکتر صا حـــب... خواهش میکنم به ایـن زو دی از بین نبرید چون این بکس پولم است!.

«ارسالی شیما امانی از کندز»

دزدوصاحب‌خانه

روزی دز دی وا رد خانه‌ای‌شد و چا در خود را هـموار کرد تا اگر چیزی بد ست‌آورد باخود ببرد.

هر قدر گشت چیزی نیافت‌متوجه شد که صاحب خـانـه حتـی یـك بوریا هـم نـدارد‌همانطور که چا در خود را در بین خانه هموار کرده بـــود گذا شت وازخانه خارج شد صاحبخانه فورا صدازد، رفیق‌وقتی رفتی در وازه را خو ب بسته کن. دزد گفت:

ـ چا در آوردم صبر کن‌برو م یك لحاف ویـك‌فـرش هم برایت بیا و ر م تا خو بتراسترا حت کنی.

«ارسالی لیلما اکبری»

طبقه چهارم

عجب خان به شهر رفت و آنطرف شهر را نگاه میکرد نظرش را یك اپار تمان چندطبقه ئی جلب کرد، در همین اثنا یك جوان شوخ رسیددید که مرد ساده تازه به شهر آمده نزدیك او شد، به صدای بلند گفت:

ـ رفیق چه میکنی؟ عجب خان گفت:

ـ هیچ این اپار تمان را سیل میکنم. جوان گفت کدام طبقه را سیل میکنی. عجب خان گفت طبقه چهارم را جوان شوخ گفت فورا چهار افغانی بده خبر نداری اینجا شهر است و دیدن هر طبقه اپار تمان یك افغانی قیمت دارد عجب خان چهار افغانی برای آن جوان داد و براه افتاد با خود گفت:

ـ من شنیده بودم که درشهر مردم بسیار هوشیار وچالاك هستند مگر این جوان هیچ هوشیار و چالاك نبود زیرا من طبقه هفتم اپار تمان را سیل میکردم.

«ارسالی گلدپ سنگ سفری فارغ التحصیل لیسه نادریه»

بیدارخوابی

شخصی بداکتر تیلفون کرده گفت:

ـ داکتر صاحب امشب ازبی خوابی زیاد رنج میبرم هیچ خوابم نمی برد. داکتر گفت:

ـ دوایی را که گفته بودم خوردی؟

آنشخص گفت بلی خوردم امافایده نکرد. داکتر گفت:

ـ دیگر چاره نیست تیلفون را همینطور در گوش خود بگیر که من برایت للولـــلو بگویم تا ترا خواب ببرد!

«ارسالی مسعود احمد توفان ملکیار»

دو گانگی ها

پدر کلان هفتاد و هشت ساله رو به نوا سه هفت ساله اش کرده گفت:

خبر داری عزیزم امروز روز تولد من است وهفتاد و هشت سال از آن روز گذشته است.

نواسه فورا جواب داد:

ـ عجب امروز هم روز تولد من است پس معلوم می شود ما هر دو دو گانگی هستیم.

«فرستنده گل رخ متعلمه صنف هشتم دال لیسه رابعه بلخی»

یك جارو خریدم

ما مور پولیس رو به خانمی که همسایه اش را لت کرده بود کرد و گفت:

ـ خوب شما از اینکه جارو را بر سر همسایه تان تکه تکه کردید پشیمان نیستید؟

خانم جوابداد:

ـ چرا پشیمان باشم، همین امروز یك افغانی دادم و یك جاروی دیگر خریدم.

«ارسالی خالد نا هض»

پسر درس خوان

پدر رو به پسر خود کرده گفت:

ـ عزیزم مشق هایت را نوشته‌ای؟ پسر فکر میکرد که پدرش میخواهد او رابه سینما ببرد گفت:

ـ بلی پدر! پدر شـــس پرسید:

ـ حساب هایت را حـــل کردی؟ پسر گفت بلی. پدر گفت:

ـ هیچ مشکلات نداری؟ پسر جوابداد:

ـ نخیر! پدر با خوشالـــی گفت: پس عوض من برو بـه آشپز خانه و ظرفها رابشور.

«ارسالی بریالی از مکتـــب تجربوی دار المعلمین کندز»

به جواب نامه های شما

از همه خوانند گان وهمکا را ن مجله که دراین هفته ،نامه هاومطالب شان پشت هم میرسد تکثر نموده و آرزو مندیم مطالب تازه ومفیدیکه درشماره های گذشته مجله نشرنشده باشد ارسال بدارند وماخواهشمندیم که‌مطالب چاپ شده رادوباره نوشته نکرده و برای چاپ نفر ستند که‌از چاپ بازمی ماند. وهم کوشش کنید، کارتون هاو رسم های بسیار خو ب برای نشر بفرستید واگر بجای‌رسامی هاوکارتونهایی که قابل نشرنیست. مطالب دیگر معلوماتی ونوشته های خوب بفرستید. از همکاری های تان بازهم تشکر می‌کنیم.

ذبیح الله هدایت متعلم صنف‌هفتم

مکتب مر کزی شهر جدیدبغلان:

نامهٔ تان به‌اداره مجله آمد و از علاقهٔ تان به‌مجله تشکرمیکنیم.

اگرشما در آغاز سال ۱۳۵۵ حق

سید بشیر احمد دوستدار مجله

نیل کمار مهرا دوستدار مجله

اشتراك مجله را عنوانی مدیریت‌توزیع روزنامه ها ومجلات به‌آدرس مطبعه دولتی ارسال کنید ویابه بانك شهری بغلان تحویل بدارید، مجله هر هفته به‌آدرس تان‌می‌آید وآنگاه‌حتمامضامینی که ارسال میدارید آنرا در صفحات مجله می خوانید وماز آغاز همکاری‌شما نهایت مسرور وخوش می باشیم‌و امیدواریم همیشه بامجله خود همکار باشید.

سهیلا هدایت متعلمه صنف هفتم

مکتب مرکزی بغلان جدید:

کارکنان مجله نیز سلام های گرم خودرا خد مت شما تقدیم‌میدارند . و آغاز همکاری شمارا برایتان تبریك گفته وآرزوی همکاری شما دوستداران مجله را دارند . چیستان ارسالی تان بارها نشر گردیده است وامیداست مطالب تازه تر بفرستید.

وحید الله هدایت:

آنچه راکه شما علت نرسیدن‌مجله برایتان نوشته بودید ما جواب آنرا برای یك همکار دیگر مجله که‌در همین صفحه نشر گردیده نو شته‌ایم، امید است شماهم‌همانقسم عمل‌نمائید.

ازهمکاری و صمیمیت تا ن تشکر می‌کنیم.

زرلښت رفیقی :

نامهٔ تان رسید واز دلچسپی تان به‌مجله بسیار تشکر می‌کنیم.

عکس های راکه ارسال کرده بودید چاپ می‌شود. فکاهی های ارسالی تانرا به‌متصدی صفحه خنده سپردیم، حتما نشر میشود/ به امید سعا دت تان .

محمد تمیم فهیم دوستدار مجله

محمد شکیب صنف(٦) مکتب علیمردان
همکار مجله

زرمینه دخترك زیبا وصحتمند

اطلا عات او کلتور
رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل جلا ل نورانی
مهتمم : عبدالرشید آشتی
تیلفون دفتر رئیس تحریر
٢٦٩٤٥
تیلفون مد یر مسؤ ل
سو چبورد: ٥٥ـ٢٦٨٥١
ارتباطی : ٥٣
آدرس :انصاری واتمطبعه
دولتی اداره کمکیانو انیس ـ
(مطبعه دولتی)
قیمت یك شماره ٣ ـ افغانی

ذبیح الله جوانشیر :

شعر تا ن به اداره مجله رسید • ولی ماهر قدر که کو شش کردیم آنراخوانده نتوانستیم، امید درآینده مطالب خودرا بسیار خوا نا وواضح نوشته ارسال دارید تا نشر گردد •

•••

احمدهمایون روفی !

نامه های تان ضمیمه مطالب تان رسید • واز شما بسیار متشکریم •

همکار عزیز ! کوشش کنید که مطالب ونوشته های خودرا در یك روی کاغذ نوشته کنید در غیر آن اگر در در دور وی صفحه نوشته کنید از چاپ آن معذرت می خواهیم به‌امید سعادت تان •

•••

ستوری متعلم پنجم مکتب نازوانا:

از علا قه‌تان به‌مجله ممنو نیم • شعر جالب تان که‌آنرا ازشماره ها ی گذ شته مجله کمکیانو انیس نقل کرده اید نیز به‌اداره مجله‌رسید •

همکار نهایت‌عزیز !

کوشش کنیدکه مطالب تازه برای نشر بفرستید • باز هم از شما تشکر•

محمد علی کلی قهرما ن بکس جهان در آخرین مسابقه خود نیز پیروزی بدست‌آورده لقب قهرمانی را برای خو د حفظ کرد. درین عکس محمد علی کلی رادر سن دوازده سالگی مشاهده میکنید . ازین عکس فهمید ه میشود که محمدعلی کلی از کودکی به ورزش بوکس علاقمند بو ده است‌محمد علی تبعه امر یک ومسلمان است .وی از هر مسابقه خو د پول هنگفتی بدست می آورد.